

# واژه‌های مازندرانی

در اشعار نیما یوشیج

9

گزیده‌ای از اشعار روجا

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

تبرستان

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

بسم الله الرحمن الرحيم

# واژه های مازندرانی

تبرستان  
www.tabarestan.info و  
گزیده هایی از اشعار روجا

در :

اشعار نیما یوشیج

از :

فتوت نصیری سوادکوهی

عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی

نصیری سوادکوهی ، فتوت ، ۱۳۲۹  
واژه های مازندرانی و گزیده هایی از اشعار  
روجا در اشعار نیما / از فتوت نصیری سوادکوهی .  
ساری : زهره ، ۱۳۸۱ ، ۹۶ ص

ISBN 964-5704-31-6

فهرستنویسی بر اساس اطلاعات [فیپا](#) .  
۱- مازندرانی - واژه نامه . ۲- شعر مازندرانی  
-- قرن ۱۴ . ۳. شعر فارسی - قرن ۱۴. الف . نیما  
یوشیج ، ۱۲۷۴ - ۱۳۳۸ مستعار . روچا . برگزیده .  
ب . عنوان . ج . عنوان : روچا . برگزیده .

۶۴ ن ۲۳ م / ۴۱۰۳ PIR ۳۲۶۹  
[www.t9pharestan.info](http://www.t9pharestan.info) ۸

کتابخانه ملی ایران  
۱۳۸۱ م ۸۱ - ۴۵۱۵۱



## نشر زهره

واژه های مازندرانی و گزیده هایی از اشعار روجا در اشعار نیما یوشیج

فتوت نصیری سوادکوهی

چاپ : چاپخانه توحید

چاپ اول : ۱۳۸۳

شمارگان : ۲۵۰۰ نسخه

شابک : ISBN ۹۶۴-۵۷۰۴-۳۱-۶

نشانی : ساری ، خیابان انقلاب ، روبه روی استانداری ، تلفن ۲۲۲۹۸۲۸  
تهران ، خیابان ولیعصر ، چهارراه طالقانی ، کتاب الفبا ، تلفن : ۶۴۶۳۴۸۹

تبرستان

فهرست

۵	مقدمه ناشر
۹	پیشگفتار مؤلف
۱۱	شرح حال نیما
۱۵	واژه‌نامه اشعار نیما
۴۲	نمونه اشعار روجا

www.tabarestan.in

تبرستان

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

## مقدمه ناشر

تبرستان

درباره نیما، این شاعر سُرگی فارسی معاصر تطالع فراوانی گفته شده است، که تقریباً محتوای آنها با هم مشابهند، اما کاری که آقای دکتر فتوت نصیری سوادکوهی انجام داده‌اند، با همه کارها متفاوت است. زیرا ایشان با تعمق و مطالعه دقق بست اشعار نیما، واژه‌های مازندرانی را از متن کلیات اشعار نیما بیرون کشیده و به صورت واژه‌نامه‌ای مدون درآورده است. این کار یک عمل تخصصی و تحقیقی است و بهویژه در مورد برخی واژه‌ها که از دیدگان امروز خوانندگان پنهان و یا ناآشنای بوده و خواننده در تلفظ آنها دچار مشکل می‌شود. ایشان با حوصله تمام همه کلمه‌ها و واژه‌ها را إعراب گذاشته و معنی کرده‌اند تا مشکل خواننده آن حل گردد. حاصل خدمات ایشان می‌تواند هنگامی که نیاز به لغات بیگانه یا وارداتی داشتیم، از آنها استفاده نماییم. از طرفی بدین کار کمک می‌کند تا جایگاه این لغات و کلمات در ادبیات مازندران نیز ثبت شود.

آقای دکتر نصیری با اینکه یک حقوقدان مسلم و ماهر است و نیز در امور قضایی تبحری خاص نارد ولی در سراسر زندگی اش هیجگاه چشم از ادبیات ندوخته و ادبیات را جزو زندگی اش دانسته است. ادبیاتی که انسان‌ساز است و معرفت انسان را نسبت به عرفان و خالق کائنات افزایش می‌دهد و نیز با توجه به کتابهای منتشره از سوی ایشان، ظرفت طبع و باریک‌اندیشی را می‌توان در نوشته‌ها، و بهویژه در اشعار و به خصوص اشعاری که در وصف و

تبرستان

www.tabarestan.info

منقبت حضرت فاطمه زهرا سلام الله عليها و دیگر بزرگان دین به هنگام سفرهای حج و عتبات عالیات سروده است، مشاهده کرد. وی در آن سرودها با اساس قرار دادن حالات عاطفی، لطافت روحی، حالات معنوی و روحانی، شیوه‌ای محتوا را مضاعف کرده است.

بنابراین ما از منظر خویش نه تنها ایشان را یک محقق می‌دانیم، بلکه بد عنوان یک عارف شاعر متعدد ادبی نیز می‌شناسیم زیرا قسمت عمده ادبیات ما را متون عرفانی تشكیل می‌دهد.

با اینکه ادبیات اروپا جایگاهی ویژه در جهان دارد، ولی از جنبه عرفانی خالی است. ادبیات بزرگ غرب از جمله: گوته، لاپوتتن، هوگو و نظایر اینها، درونمایه شکوفی ذوق و تحقیق خود را از ادبیات شرق و آم گرفته‌اند، مثلاً «گوته» شاعر بلندپایه آلمانی می‌گوید: «دیوانگی است که من خود را با حافظ همسنگ بدانم».

در سال ۱۳۷۶ که از طرف یونسکو مراسم بزرگداشت نیما در دانشگاه هنر تهران برگزار شده بود و هر دو در آن مراسم شرکت داشتیم، چند تن محققان خارجی که در آن جلسه حضور داشتند، همگی نیما را بد عنوان صاحب سبک نوین قلمداد کرده‌اند. اگر چه پیش از نیما، زمینه این سبک،

تبرستان

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

مقداری آماده شده بود، ولی با توجه به آشنایی نیما با ادبیات غرب این حرکت را به کمال رساند و به عنوان بانی این سبک (نو) شناخته شد.

نیما در ادبیات معاصر فارسی به عنوان اولین منتقد ادبی به طرز اروپایی شناخته شده است. از ویژگیهای نیما این است که وی هنگامی که شعر نو می‌سراید، در همان حال در کتاب شعر نو، به شعر کهن نیز می‌پردازد. علاوه بر آن نیما هم یک سمبلیسم است و هم یک رئالیسم.

مثالاً در شعر قفنوس ما معنای سمبلیک را مشاهده می‌کنیم: قفنوس، بی‌تردید یک شاعر است که «بر شاخ خیزان نشسته است فرد» و دیوار یک بنای خیالی را از ترکیب نالله‌های گم شده پدید می‌آورد و سرانجام خود را به آتش می‌کشد تا نسل نو از خاکستریش بدراآید. و یا پرنده توکا سمبل دیگری است و نیز خروس در شعر نیما، همواره نماد آگاهی است.

#### نشر زهره

دکتر نظام الدین نوری

۸

آنچه در پیش روی دارد گزیده‌ای از سروده‌های طبری نینا تجutt عنوان «روجا» و مجموعه واژه‌های طبری (مازندرانی) است که شاعر بلندآوازه و نوپرداز معاصر ایران مرحوم نیما یوشیج (علی استفندیاری) در اشعار خود آورده است. این واژه‌ها به لهجه طبری در منطقه بین نور تا نوشهر خصوصاً در نقاط کوهستانی و بیلاقی متداول است که شاعر در آنجا زاده شده و بخشی از زندگی خود را در آن نواحی سپری کرده است، هرچند تعدادی از واژه‌های به کار گرفته شده به وسیله نیما در نقاط میانی و قسمت شمالی جبال البرز و شرق مازندران یکسان تلفظ می‌شود.

مثال: وَكَ = قورباغه؛ آش = خرس؛ إِمْشُو = امشب؛ پِيلَكَ = کوزه؛ بَزُو = زد؛ بَامِشى = گربه؛ بِينَج = شالی؛ نَايْلَى = پروانه؛ بِيشِكِيلَه = جغد. لیکن در صرف افعال و استعمال شمار زیادی از اصطلاحات و واژه‌ها با نقاط دیگر مازندران تا حدود زیادی تفاوت در لهجه وجود دارد مثلاً:

بَئُوتَ = گفت.      بَتَ = گفت.

بَئُوسَ = شست.      بَسَسَ = شست.

بَئُونَمَ = می‌توانم.      بَئُونَمَهَ = می‌توانم.

تِيكَا = پرنده‌ای شبیه سار.      تُوكَا = پرنده‌ای شبیه سار.

إِمَاز = انباز، شریک هِنْباز = همباز، شریک

أُونَدا = آنکه، آن يكى

كِنْتَكا = توب نخ پشم و پنه

گَسَنْ = گوسفند      گِشْفَنْ = گوسفند      گِلَيْكَ هَا إِيتَ = غلتید

گِشْنِدِ لِيكَ هَايتَ = غلتید

نیما یوشیج چه در مجموعه سرودهای طبری خود تحت عنوان «روجا» و چه در دیگر سرودها سعی کرده است با حفظ اصالت واژه‌ها آنها را در اشعارش بگنجاند تا به دست فراموشی سپرده نشود. همانگونه که خود در مقدمه «روجا» گفته است: «مثل همه مردم من حرف خود را می‌زنم، اگر آنها زبان خود را مخلوط کرده‌اند من هم مخلوط می‌کنم اما حرص دارم با کلماتی مخلوط شود که قبیله من دارد آنها را فراموش می‌کند.»<sup>۱</sup>

به هر صورت واژه‌ها چه به صورت فعل در زمانهای مختلف و چه اسم انسان، حیوان، اشیاء و لوازم و مکان و زمان در حدودی که در اشعار به کار رفته جمع آوری و مدون و ترجمه شده است.

با توجه به جایگاه والای نیما، کمیسیون ملی یونسکو در ایران در شهریور ماه سال ۱۳۷۵ اقدام به برگزاری کنگره و مراسم بزرگداشت یکصدمین سال تولد این شاعر بزرگ و پدر شعر معاصر ایران (علی اسفندیاری) نمود لذا نگارنده نیز بر آن شد تا این واجیزة ناچیز را بهارباب قام و قدم، شعر و ادب و هنر تقدیم دارم.

«تا چه قبول افتاد و چه در نظر آید».

ساری - فقط نصیری سوادکوهی

<sup>۱</sup> مجموعه کامل اشعار نیما یوشیج فارسی و طبری، تدوین سیروس طاهباز، مؤسسه انتشارات نگاه، ج. ۲، تهران، ۱۳۷۳، ص ۶۱۳

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

## شرح حال نیما

### به قلم خودش

در سال ۱۳۱۵ هجری [قمری]، ابراهیم نوری - مرد شجاع و عصیانی - از افراد یکی از دودمانهای قدیمی شمال ایران محسوب می‌شد. من پسر بزرگ او هستم. پدرم در این ناحیه به زندگانی، کشاورزی و گله‌داری خود مشغول بود.

در پاییز همین سال، زمانی که او در مسقط الرأس بیلاقی خود «یوش» منزل داشت، من به دنیا آمدم. پیوستگی من از طرف جده به گرجی‌های متواری از دیر زمانی در این سرزمین می‌رسید.

زندگی بدوى من در بین شبانان و ایلخی‌بنان گذشت که به‌هوای چراگاه به نقاط دور بیلاق - قشلاق می‌کنند و شب بالای کوهها ساعات طولانی با هم به دور آتش جمع می‌شوند.

از تمام دوره‌ی بچگی خود، من به جز زد و خوردهای وحشیانه و چیزهای مربوط به زندگی کوچ‌نشینی و تفریحات ساده‌ی آنها در آرامش یکتواخت و کور و بی خبر از همه جا، چیزی به خاطر ندارم.

در همان دهکده که متولد شدم خواندن و نوشتن را نزد آخوند ده یاد  
گرفتم. او مرا در کوچه باعثها دنبال می‌کرد و بهباد شکنجه می‌گرفت.  
پاهای نازک مرا به درختهای ریشه و گزنه‌دار می‌بست، با ترکه‌های بلند  
می‌زد و مرا مجبور می‌کرد بهاز بر کردن نامه‌هایی که معمولاً اهل  
خانواده‌ی دهاتی بهم می‌نویسند و خودش آنها را بهم چسبانیده و برای  
من طومار درست کرده بود.

اما یک سال که به شهر آمده بودم <sup>تبرستان</sup> نزدیک من مرا به همپای  
برادر از خود کوچکترم، لادبن، به یک مدرسه کاتولیک واداشتند. آن وقت  
این مدرسه در تهران به مدرسه‌ی عالی سن‌لویی شهرت داشت. دوره‌ی  
تحصیل من از اینجا شروع می‌شود. سالهای اول زندگی مدرسه‌ی من به زد و  
خورد با بچه‌های گذشت. وضع رفقار و سکنات من، کناره‌گیری و حججی که در  
مخصوص بچه‌های تربیت شده در بیرون شهر است، موضوعی بود که در  
مدرسه مسخره بر می‌داشت. هنر من خوب پریدن و بار فیقم حسین پژمان،  
فرار از محوطه‌ی مدرسه بود. من در مدرسه خوب کار نمی‌کردم. فقط  
نمرات نقاشی بهداد من می‌رسید. اما بعدها در مدرسه، مقاومت و تشویق  
یک معلم خوش رفتار که نظام وفا شاعر بنام امروز می‌باشد، مرا به خط  
شعر گفتن انداخت.

این تاریخ مقارن بود با سالهایی که جنگهای بین‌المللی ادامه داشت.  
من در آن وقت اخبار جنگ را به زبان فرانسه می‌توانستم بخوانم. شعرهای  
من در آن وقت به سبک خراسانی بود که همه چیز در آن یک جور و  
به‌طور کلی دور از طبیعت واقع و کمتر مربوط با خصایص زندگی مشخص  
گوینده، وصف می‌شود.

آشنایی با زبان خارجی راه تازه را در پیش چشم من گذاشت. ثمره‌ی  
کاوش من در این راه بعد از جدایی از مدرسه و گذرانیدن دوران دلدادگی

بدانجا می‌انجامد که ممکن است در منظومه‌ی «افسانه» من دیده می‌شود. قسمتی از این منظومه در روزنامه‌ی دوست شهید من میرزاده‌ی عشقی چاپ شد. ولی قبلًا در سال ۱۳۰۰ منظومه‌ای به نام «قصه‌ی رنگ پریده» منتشر داده بودم.

من پیش از آن شعری در دست ندارم. در پاییز سال ۱۳۰۱ نمونه‌ی دیگر از شیوه‌ی کار خود، «ای شب» را که پیش از این تاریخ سروده بودم و دست به دست خوانده و رانده شده بود، در روزنامه‌ی هفتگی نوبهار دیدم. شیوه‌ی کار در هر کدام از این قطعات نیز هراگینی، هم‌خصوصاً در آن زمان، به طرفداران سبک قدیم بود. طرفداران سبک قدیم آنها را قابل درج و انتشار نمی‌دانستند. با وجود آن در سال ۱۳۴۲ هجری [قمری] بود که اشعار من در صفحات زیاد منتخبات آثار شعرای معاصر را پر کرد. عجب آنکه نخستین منظومه‌ی من «قصه‌ی رنگ پریده» هم که از آثار بچگی من به شمار می‌آید، در جزو مندرجات این کتاب و در بین نام آن همه ادبی ریش و سبیل دار خوانده می‌شد و به طوری قرار گرفته بود که شуرا و ادبا را نسبت به من و مؤلف دانشمند کتاب (هشت رو دیزاده) خشمناک می‌ساخت. مثل اینکه طبیعت آزاد پژوهش یافته‌ی من در هر دوره از زندگی من باید با زد و خورد رو در رو باشد.

در اشعار آزاد من وزن و قافیه به حساب دیگر گرفته می‌شوند. کوتاه و بلند شدن مصرعها در آنها بنا بر هوس و فانتزی نیست. من برای بی‌نظمی هم به نظمی اعتقاد دارم. هر کلمه‌ی من از روی قاعده‌ی دقیق به کلمه‌ی دیگر می‌چسبد. شعر آزاد سروdon برای من دشوارتر از غیر آن است.

مایه‌ی اصلی اشعار من، رنج است. به عقیده‌ی من گوینده‌ی واقعی باید آن مایه را داشته باشد. من برای رنج خود شعر می‌گویم. فورم و کلمات و وزن و قافیه، در همه وقت، برای من ابزارهایی بوده‌اند که مجبور به عوض

کردن آنها بوده‌ام تا با رنج من و دیگران بهتر سازگار باشد.  
 در دوره‌ی زندگی خود من هم از جنس رنج‌های دیگران سهم‌هایی  
 هست به‌طوری که من بانوی خانه‌دار و بچه‌دار و ایلخی‌بان و چوپان  
 ناقابلی نیستم، به‌این جهت وقت پاکنویس کردن برای من کم است. اشعار  
 من متفرق به‌دست مردم افتاده و یا در خارج کشور به‌توسط زبان شناسها  
 خوانده می‌شود. فقط از سال ۱۳۰۷<sup>۱</sup> به‌بعد ~~کوچک~~<sup>جز</sup> و هیئت تحریریه‌ی  
 مجله‌ی موسیقی بوده‌ام و به‌حمایت دوستان خود در این مجله اشعار خود  
 را مرتباً انتشار داده‌ام.

من مخالف بسیار دارم چون خود من به‌طور روزمره دریافته‌ام،  
 مردم هم باید روزمره دریابند. این کیفیت تدریجی نتیجه‌ی کار من است.  
 مخصوصاً بعضی از اشعار مخصوص‌تر به‌خود من برای کسانی که حواس  
 جمع در عالم شاعری ندارند، مبهم است. اما انواع شعرهای من زیادند.  
 چنانکه دیوانی به‌زبان مادری خود به‌اسم «روجا» دارم. می‌توانم بگویم من  
 به‌رودخانه شبیه هستم که از هر کجای آن لازم باشد، بدون سر و صدا  
 می‌توان آب برداشت. خوش‌آیند نیست اسم بردن از داستانهای منظوم خود  
 به‌سبکهای مختلف که هنوز به‌دست مردم نیامده است.

باقي شرح حال من این می‌شود: در تهران می‌گذرانم. زیادی  
 می‌نویسم. کم انتشار می‌دهم، و این وضع مرا از دور تنبل جلوه می‌دهد.<sup>۱</sup>

تهران، خرداد ۱۳۲۵

۱. نقل از کتاب دنیا خانه‌ی من است، مرکز انتشارات کمیسیون ملی یونسکو در ایران،  
 تهران، ۱۳۷۵

## واژه‌نامه مازندرانی اشعار نیما

تبرستان

آناجتکالیک جا.

اتا: یکی، یک.

ایتی: این‌گونه، چون؟ انگار،  
اینسان.

اجار: چوب نازک چپر، هیزم،  
شاخه‌های بلند درخت که  
دسته می‌کنند برای چپر  
کردن و امثال آن.

آج: از.

آر: آری.

آرزاた: کوه آرارات.

آرژ: زمین، اندازه از آرنج تا  
نوک انگشت، به اندازه دسته  
تبر برای اندازه‌گیری.

آزن: می‌آورد.

آزاکو: آزادکوه. نام کوهی است  
در مازندران.

اسا: اکنون، حالا (ایسا نیز گفته  
می‌شود).

آ

آراشت: می‌افراشت.

آش پیغ: آشپز.

آغوزگر: پوست گردو.

آغوز: گردو.

آفتُو: آفتابه.

آقاتُوكا: پرنده‌ای سیاه رنگ

شبیه سار با نوک قرمز.

آلیو: نام جنگلی است در کجور.

آفوُز: آبرو.

آییش: کشتزار، مزرعه برنج

«کشت‌نوبتی برای آماده‌سازی

زمین».

الف

آبرِنوار: ابر بی‌باران، بی‌بارش.

آپِر: بعضی.

آشپ: اسب.	آشپی: اسپ.
إسپُرُوز: روز سفید.	إسپِرُوز: روز سفید.
إسپیٰ تَلَّا: خروس سفید.	إسپِيٰ تَلَّا: خروس سفید.
إسپید: سفید.	إسپِيد: سفید.
إسْتَادَ: استاد.	إسْتَادَ: استاد.
إسْتَادَهَام: ایستاده‌ام.	إسْتَادَهَام: ایستاده‌ام.
إسْتَادَهَه: ایستاده.	إسْتَادَهَه: ایستاده.
آشتون‌گا: محل تجمع گوسفندان.	آشتون‌گا: محل تجمع گوسفندان.
آشَرِی: اشک (آسر هم گفته می‌شود).	آشَرِی: اشک (آسر هم گفته می‌شود).
آشَرْگُو: گاو آبستن (او س گو نیز گفته شده).	آشَرْگُو: گاو آبستن (او س گو نیز گفته شده).
آسلک: نام نوعی ماهی است.	آسلک: نام نوعی ماهی است.
آشون: افسانه.	آشون: افسانه.
آشیو: آسیاب.	آشیو: آسیاب.
آش: خرس.	آش: خرس.
إشکِن: می‌شکند.	إشکِن: می‌شکند.
إشِمِ، ایشم: نگاه می‌کنم.	إشِمِ، ایشم: نگاه می‌کنم.
إشِن، ایشنِ: نگاه می‌کند.	إشِن، ایشنِ: نگاه می‌کند.
إشْنُوَه: می‌شنوم.	إشْنُوَه: می‌شنوم.
إشِنِی، ایشِنِی: نگاه می‌کنی.	إشِنِی، ایشِنِی: نگاه می‌کنی.
آشیون: آشیان.	آشیون: آشیان.
الُو: روشنایی، برق، شراره آتش.	الُو: روشنایی، برق، شراره آتش.
آلِه: قرقی، لاشخور.	آلِه: قرقی، لاشخور.
آلیجه: پارچه دست بافت.	آلیجه: پارچه دست بافت.

## ب

**بَنُوت:** گفته بود.  
**بَنُوج:** بدوزد.  
**بَنُو:** حشره، جانور.  
**بَنُوش:** بدوشد.  
**بَلْوَشْتَ:** دو<sup>تایی</sup>شکان  
**بَلْخِت:** خوابیده.  
**بَارْ بَاپْتَ:** بارگرفته بار را روی اسب گذاشت.  
**بَازِدِنِی:** برگرداند.  
**بَارِی:** دیوار.  
**بَاقِت:** خوابیده.  
**بَاقِتَن:** خوابیدن.  
**بَاقِسْن:** بخواب.  
**بَاقِسِمْ:** بخوابم.  
**بَال:** دست.  
**بَالِین:** بستر.  
**بَامِشِی:** گربه.  
**بَائِنَت:** گرفت (بایته نیز گفته می شود).  
**بَائِنَن:** گرفتند.  
**بَائِنِی:** بگیر.  
**بَيْنا:** بابا.  
**بَيْنَاتَمْ:** باختم.  
**بَيْپِیشْ:** پرسید.

**آنیشه:** فکر، اندیشه.  
**او: آب.**  
**أوجا:** نام درختی است جنگلی معروف به نارون قرمز.  
**أودنگ:** آب دنگ.  
**أوزار:** نام درختی جنگلی است.  
**اوز:** نام رودخانه‌ای که از زیر دهکده یوش می‌گذرد. بهاین اسم ده و مراتعی هم هست.  
**أوزيچ:** اهل روستای اوز نزدیک یوش بخش بلده شهرستان نور.  
**أوسوس:** افسوس.  
**أوسون:** افسون، جادو.  
**أولاد:** دیواره رودخانه.  
**أوندا:** آنکه، آن یکی.  
**أوندم:** آندم.  
**أونوس:** آبنوس.  
**أيان:** آشکار، پیدا.  
**إيتون:** اینگونه، اینطور، اینسان.  
**ایم:** می آیم.  
**ایمون:** ایمان.  
**اینجه:** اینجا.  
**ایندا:** این یکی.  
**این:** می آید.

بَكِتْ: افتاد، آمد.	بَتْمَ: می‌توانم.
بَكْتَنْ: بکوید.	بَجِمسَ: جنبید.
بَكْتَنِي: کویید.	بَچِي: چیده، ردیف شده.
بَكُوشْتَ: خاموش شد، خاموش کرد.	بِخُوا: خواسته.
بَكْلَسْ: ریخت.	بَخُوشْتَ: خشک شد.
بَكْلَى كَكَدْ: از جاذر آورد.	بَدِيمَ: دیدم.
بَلَارْ: بلاگر <small>www.talarestanjaloo.com</small> .	بِزار: برادر.
بَلْ: بگذار، بیل.	بَزِكَر: دیگ بزرگ برای پختن غذا یا شیر گاو و گوسفند.
بَلْ: جرقه، شعله آتش.	بَرُوشَ: بفروشد.
بَلِنْ: بلند.	بَرُوشْتَ: کویید.
بَلْفَه: ابرو.	بَرِي هَادِ: آزار داد.
بَلُو: بیلچه برای شیار در امر کشاورزی.	بَزِا: زاید.
بَمَرِدْ: خاموش، مرده.	بَزِنْ: زدن.
بَمُونَسْ: درمانده.	بَزُو: زد.
بِنْ بِنْ: پایین، دامنه.	بِسَاتْ: ساخته، کنار آمده.
بَنِسْ: اصابت کرد، بست.	بَسُوتْ: سوخته.
بَنْ: گردن.	بَسُوجْ: بسوز.
بَنَمُو: نمایاند، نشان داد.	بَسُوسَنْ: سایید، برخورد کرد.
بِنَه بَأيَتْ: اندکی درنگ کرد، به زمین افتاد.	بِشتِ: گذاشت، نهاد، رها کرد.
بِنَه بَأيَتْ: زمین خورده.	بِشتِنْ: گذاشتند.
بِنَه روز: روز اول.	بِشَكْسَ: شکست.
بِنَه: زمین.	بِشِينَي: ریخته بود، پاشیده بود.
بُوئَمْ: بگویم.	بَشُوسَ: شست، آشفت.
	بَقَمْ: رنگ سیاه.

بُوم: بام.	بُوارم: بیارم.
بُونه: بهانه.	بُوشین: بشوید.
بُوی: بشود، شد.	بُوام: بگویم.
بُویشت: برشته شده.	بُو: بشود.
بُوین: نام کوهی است در نور.	بُوت: گفت.
بُهوشت: کویید، نهیب داد. بُهقی: شد.	بُوتم: گفتم.
بِیازَد: از <a href="http://www.tabarestan.info">www.tabarestan.info</a>	بُوزَد: برد.
بیارین: بیاورید.	بُوزَد بُوره: خواست برود.
پی: بو «بدون تلفظی».	بُوزَد رفت.
بیشل: جلگه‌ای نزدیک روستای یوش.	بُوزَدم: رفت.
بیموم: آدم، مراجعت کردم.	بُورَم: بروم.
بیشخ: شالی، شلوتک.	بُوزمه: گریه (بِزمه هم گفته می‌شود).
بینچگر: شالی‌کار، کشاورز شالی‌کار.	بُوره: برد.
بیه: بیایید.	بُوري: بروی.
پ	
پئین: پاییز.	بُوری: بربده.
پائیلی: پروانه، نامی برای گاو.	بُوریت: فرار کرد، گریخت.
پات: پاره.	بُوریم: برویم.
پار: سال گذشته.	بُوسنی: پاره کرد، گریخت.
پارین: سال گذشته «متعلق به سال گذشته».	بُوسنی: پاره کردی.
	بُوشان: گشاده، گشوده، باز، کنار زده.
	بُوشام: گشودم، باز کردم.
	بُوشاویم: گشوده بودم.
	بُوشتی: باز کردی، گشودی.
	بُوشن: می‌گشاید.

پُش: پشت.	پاسان: قسمتی از دیوار ساختمان که سایه می‌گیرد.
پِل بِیور: آن طرف پل.	پالون: بالان.
پِلم و پِلهم: گیاهی است که به فارسی آقطلی گویند.	پاؤزار: پای افزار، کفش چرمین.
پُلوز: تیر چوبی برای پوشش سقف ساختمان روستایی.	پاوین: مواطن باشید، بپايد.
پناس: پنهان آب.	پاییون: پایان.
پِندِرانی: می پنداری <a href="http://tabarestan.info">www.tabarestan.info</a>	پاییز ما: ماه پاییز.
پُرخَن: پوزخند.	پِتیک: خمسه پایان سال. پِتک هم گفته می شود.
پُوشِلیک: شب پره.	پِن: پدر.
پهْنُو: پهنا.	پَرَثُو: پرتاب.
پِی ای (پِئی): برگشت، عقب.	پِر: دامن.
پِی بَورد: پی برده، شناخته.	پَرَدُو: پرده، کنایه از چادر.
پِیت: پاره.	پَرَدِه نَکِن: روی مپوشان.
پِیت چُش: چپ چشم، کسی که انحراف دید دارد.	پِرَدی: تخته‌های نازک و بلند برای پوشش خانه‌های روستایی.
پِیت کِله: جغد، بوم.	پِرس: پرواز کرد، حرکت کرد، می‌پرید.
پِیز: پدر.	پِرسین: برخیزید، بلند شوید.
پِی رِش: بلند شو.	پِرَن: می‌پرد.
پِیروپار: کهنه و پاره.	پِرَوْم: می‌پرانم.
پِیک پِیک: کم کم، آرام آرام.	پِرَه: شاخه درخت.
پِیلک: کوزه.	پِریک: کم، صدایی که با ناله همراه باشد.
پِیم: می‌پایم.	
پِی نِمه: نشیمنگاه، پایین تن.	
پِین: می‌پاید.	

ت

- تلا:** خروس.
- تلار:** گاویند، بنه گاو و گوسفند.
- تلاؤنگ:** سحر، خرسخوان.
- تلّ:** تلخ.
- تلّم:** گاو ماده.
- تلّو:** خار.
- تلغۇ:** خار.
- تلىك شەقىكى:** از روستاهای نور.
- تنىن:** تو، مال تو.
- تنىن وَزْ:** کنار تو.
- تۇ:** تاب، تب، تابش.
- تو:** تاب و زحمت.
- تۇر:** تبر.
- تۇرە:** توبه، کيسه گدايان.
- تۇشكًا:** درخت جنگلی.
- تۇسۇن:** تابستان.
- تۇكًا:** پرنده وحشی شبیه سار که در زمستان ظاهر می‌شود و دارای نوک زرد لیمویی است.
- تۇم:** تمام.
- تۇندا:** تاییده.
- تۇھاذا:** تاب داد.
- تى:** تو.
- تىرما:** شب ۱۳ آبان یا تیرماه.
- تات:** قوم قدیمی طبرستان.
- تارىك:** تاریک.
- تارۇن:** تاراج.
- تا:** نخ باریک، باریک اندام.
- تاۋذار:** تابدار.
- تىپ كا:** توب بازی.
- تىچم:** می‌دوم، می‌تازم.
- تئزى قلىكا:** بنات الععش.
- تېرىك:** تگرگ.
- تىزىن:** تازان.
- تىزم:** می‌تازم.
- تىزىن:** می‌تازد.
- تىش:** آتش.
- تىشبار:** آتش باران.
- تىشكىز:** روشن کننده اجاق.
- تىشكىله:** اجاق.
- تىش هادام:** آتش دادم، آتش زدم.
- تىشىيا:** اجاق در بنه گوسفند برای پختن شیر.
- تىشيار:** اجاق چوبانها.
- تۇك:** ستون، پایه چوبی.
- تلاجىن:** نام درختی جنگلی در مازندران.
- تلاجى:** نوعی ماهی.

چز: پایین.	فرس قدیم که مراسمی در
چریک: جرقه.	این شب در خانواده‌ها به‌پا
چل: پارچه کهنه.	داشته می‌شود.
چمام: جوان.	تیرنگ: فرقاول.
چمیس: می‌جنبد.	تیز: تیز.
چمن: <a href="http://www.tabarestan.info">www.tabarestan.info</a> همچنان، حركت	تیسا: خالی.
چمه: پراهن.	تیفون: توفان.
چن: می‌جود.	تیل او: آب گل آلود.
چور: مانند.	تیل: گل.
چوکی: کولی، چادرنشین.	تیلون او: آب گل آلود.
چول: عمق، عمیق.	تیم: تخم، دانه، بذر.
چوله: ظرف چوبی یا مسی برای	تیمجار: خزانه شالی برای نشاء
دوشیدن شیر.	کردن، مزرعه کوچک بذر.
چوم: جام.	تیمجارک: قطعه کوچکی از
چومه: پراهن، جامه.	مزرعه به عنوان تخمزار برای
چونکا: گاو نر + جوانه.	کاشت.
جهم: می‌جهم.	تیز: برای تو، به خاطر تو.
جهون: جهان.	تی وز: کنار تو.
چیرز: گل وحشی که به‌آبالو	
شباht دارد.	
چینکا: جای خرمن.	جانبور: گرگ، حیوان درنده.
چینکا: جوجه.	چذ: گاو آهن، یوغ که بر گردن گاو
چینکه: خرمن.	نر می‌گذارند برای شخم زدن
	زمین زراعی.

## ج

جانبور: گرگ، حیوان درنده.  
 چذ: گاو آهن، یوغ که بر گردن گاو  
 نر می‌گذارند برای شخم زدن  
 زمین زراعی.

## ۵

**چلیک**: مار: مادر نوزاد.

**چلیک**: نوزاد.

**چم**: دام.

**چماز**: نام گیاهی است مانند سرخس.

**چمانه**: نام گیاهی مانند سرخس؛ لینک: [www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info) و نیز به معنی صراحی.

**چمز**: صلد

**چملی تلم**: گاو جوانه.

**چملی**: کبوتر وحشی.

**چنگل**: وسیله آهنه چنگال شکل برای شیار زمین زراعی.

**چنگل**: جنگل.

**چنگلی**: چنگال، ناخن.

**چنی**: قدر.

**چو**: چوب.

**چوحا**: پارچه از پشم گوسفند یا بز که گالشها و چوپانها به عنوان لباس می خرند.

**چوینش**: چه می دانست؟

**چی**: چرا؟

**چی**: چیست؟

**چین**: پرچین، حصار.

**چیز**: برای چه؟ چرا؟

**چیم**: می چینم.

**چال**: گودال.

**چپر**: حصار کنار کشتزار برنج، برچین.

**چتی**: چطور، چگونه.

**چرخ هائینتن**: گشن، جستجو کردن.

**چزده**: سر شاخه و برگهای درختان که برای خوراک دام بریده می شود.

**چرس**: می چرید.

**چرم**: کفش چرمین گالش و چوپان که از پوست گاو تهی می شود.

**چزن**: می چرد.

**چش بینی**: زیر چشمی.

**چش**: چشم.

**چکاس**: برف کم.

**چکاو**: نوعی ماهی دریای شمال.

**چک**: پا، تماس، تکیه، برخورد.

**چل**: چرخ نخ رسی دستی + پرههای آسیاب.

**چل و چو**: چوب آلات و شاخه‌های درخت، کنایه از همه چیز زندگی.

**خُنَوْن:** خندان.

**خِنَه:** خانه.

**خَنَهُ رُو:** خندان.

**خَصِيل:** برکه.

**خَنَهٌ:** نیشخند می‌زند، خندان.

**خوار:** خوب، زیبا، درست.

**خَوَاسِن:** خیرواست.

**خواپین:** می‌خواهد.

**خَوَتِ:** خو.

**خُو:** خواب، عادت.

**خُوش:** بوسه.

**خُوش هاذام:** بوسه دادم.

**خُوكِم:** می‌خوابیم، می‌خوابانم.

**خَوَم:** می‌خوانم.

**خُونَدُون:** خاندان.

**خُونَ:** می‌خواند.

**خُونَ:** می‌خورد.

**خُونَن:** می‌خواند.

**خونی:** چشمها (همان خوان

فارسی است).

**خُونی بُن:** می‌خواند.

**خویشت:** ریسمانی کوتاه که

گوساله را هنگام دوشیدن

شیر به پای مادرش می‌بنندند.

**خیز:** باد، ورم.

**خَيْنَى:** قهوه‌ای.

**ج**

**خَاخُور:** خواهر.

**خَارَك:** خوب، زیبا.

**خَالٍ پِسِير:** پسر خاله.

**خال:** شاخه‌های درخت که گالش

و چوبان برای چپر کردن و

غیره قطع می‌کنند.

**خَالِك:** بره و گوساله.

**خَام:** پوست گاو و گوسفند، چرم.

**خَانِمُون:** خانمان.

**خُجیر:** قشنگ، زیبا.

**خریده بار:** کنایه از کوچک و

خوار و ذلیل.

**خریدریکا:** پسر کوچک.

**خُرده جُو:** جوی و نهر کوچک.

**خِرَن:** می‌خورد.

**خُسِين:** می‌خوابد.

**خُم:** می‌خوانم.

**خُنسَ:** می‌خواند.

**خُن:** می‌خندند.

**خُن:** می‌خواهد.

**خ**

## د

- دوخته می شود + افسار.
- ذالن:** نام سگی است که نیما در شعرش از آن یاد کرد.
- دیپش:** آشفته.
- دیپشووا:** پریشان کند، خراب کند.
- دیپشووس:** آشفته شد.
- دیپلکت:** باشید، ریخت، پراکند.
- دیقز:** دختر.
- دچی:** ردیف شده، چلهم.
- دیدار:** همیشه، دائم.
- درایتم:** دارم می آیم.
- دردسری:** دردسر.
- ذریس:** برگشت (درسه هم گفته می شود).
- ذریسی:** برگشته.
- ذرم:** هستم.
- ذرو:** دروغ.
- ذروزن:** دروغگو.
- ذر:** هست.
- ذریو:** دریا.
- دستپوش:** پوشش دست برای بزرگران که در وقت درو خار به دست آنها نرود.
- دس چو:** چوبیدستی.
- دس:** دست.
- دس سر:** روی دست.
- ذاز: درخت.
- ذازدینی:** برگرداند.
- ذازستی:** جراغ، روشنایی.
- ذازستی:** روشن کرد.
- ذازمچ:** گیاهی که روی درختان می روید و از بدنه درخت تغذیه می کند؛ و نیز کسی که به آسانی از درختان جنگلی بالا می رود.
- ذارم:** دارم.
- ذارن:** دارد.
- ذاز واش:** علف و سبزینهای که روی درخت می روید و غذای مقوی گاو است.
- داروگ:** قورباغه درختی. رنگ آن سبز است و اغلب روی شاخه های درخت زندگی می کند. گویند چون داروگ بخواند نشان روز بارانی است.
- ذارین:** داشته باشید.
- ذاستون:** داستان.
- ذال:** نخی که چرم یا کفش چرمین گالش و چوپان با دست

دُوشِن: می‌دوشد.	دَكَارْم: بکارم، کشت کنم.
دُوك: خمیده.	دِكَاشْت: کاشته شده.
دُوم: دام.	دَكِيت: افتاد.
دُوم: می‌دانم.	دَكِيتِم: افتادم.
دُوم: می‌دانم.	دَكَل: به هیچ وجه، اصلاً (همان درکل عربی است).
دُونا: دانای <small>پرستار</small> .	دَكِيلْس: ریخت.
دُونی فین: می‌دانست.	دَكُوشْت: خاموش کرد.
دُونه: برخچ شلتوك پوست کنده.	دِلسُوجی: دلسوزی.
دُونی فین: می‌دانست.	دِلِله: میان، درون، داخل.
دُهاج: لحاف.	دِمَال: دبال.
دِهیشت: پر شده، گرفته شده.	دَنَق: دندان.
دِهیشت: پر کرد، برداشت.	دَنَقْن: دندان.
دیار: پیدا، آشکار.	دَنَقْنَون: دندان.
دی: دود.	دنی: دنیا.
دیز: دیگر.	دُنَى: می‌دانی.
دِیزْنی: نام روستایی است در مازندران، اهل دیزن.	دُوجن: می‌دوزد.
دِیم: صورت، رخ.	دَو: داشت، بود، باشد، انجام داد.
دَيْم: می‌دهم.	دُو: دوغ.
دِینم هاذ: رها کرد.	دُودُوك: شیار، وسیله شیار زمین زراعی.
دِینکوم: انداختم، فرو کردم.	دِو: دیو.
دَيْنَن: می‌دهد، می‌نمایاند.	دَوِسَن: بست.
دِینو: دیوانه.	دَوِسْت: بسته.
دِینه: دیوانه، دیروز.	دُوس: دوست.
دِينوستچ: وسیله رماندن و گریزاندن دیو از شخصی که	دُوش: کتف.

می‌کند، «لیلا» نام برای زنان  
به زبان طبری.  
ریس: گیاهی وحشی، کاج زمینی  
رونده، کاج کوهی.  
ریشتن: ریسیدن، نخ ریسی.

ریکا: پسر.  
نیرستان  
www.tabarestan.info

تب دارد.  
دیو: طایفه یا قوم بومی قدیمی  
مازندران، یا به عقیده ایرانیان  
باستان: بی خدا.  
دیه: ده، روستا.



راش: نام نوعی درخت جنگلی،  
نام یک قبیله.

رج: جای پا، اثر.  
ر: را.

رَدْ: رج، ردیف.  
رُوت: می فروخت.

رُوجا: ستاره صبح، بخشی از  
دیوان اشعار نیما.

رُوح: روز.  
رُوجکار: روزگار.

رُو: جلو مقابل.  
رُوشم: می فروشم.

روشین: می کوبد، می ریزد،  
می فروشد.

رُوم: رام.  
رُهار: صحراء.

ری را: پرنده‌ای کوچک که شبها  
به روی آب بندان پرواز

زاکون: بچه‌ها، در گیلان نیز این  
واژه متداول است.

زَرْتُش: زرتشت.

زِلْ: گوسفند بی دنبه.

زَمْ: می زنم.

زمی: زمین.

زنث: زن، همسر.

زنگی و چه: بچه زنگی، بچه  
سیاه رو.

زن: می زند (زنه هم گفته  
می شود).

زنون: زندان.

زَهَل: خسوف، زحل.

زیک: نام نوعی سوسک.

زیک زا: پرنده‌ای با جثه کوچک  
که معمولاً در لابه‌لای پرچین  
یا چپر به سر می‌برد و پرهایی

**سَزْهَاكِرِد:** رها شد.

**سِرِی:** سرا، خانه.

**سَرِیکِ:** صدایی که با ناله همراه باشد.

**سَرِین:** متکا، بالش.

**سَرِیهَا:** بنام کوهی است در  
مازندران.

**سَزَانِگَه:** تلله زیر.

**سَفِیدِک:** ماهی تھفید دریای شمال.

**سِفَا:** رقص، همان سماع عربی است.

**سَمِین:** سمند.

**سِنَاوُر:** صنوبر، نام درخت جنگلی.

**سَوَال:** پیشانی، سال نیز گفته می‌شود.

**سِوَات:** سواد + نام یکی از فرماندهان طبرستان.

**سُوچِم:** می‌سوzem.

**سُوچِن:** می‌سوزد.

**سَوْرَذَار:** از کوههای منطقه نور.

**سُو:** روشنی، نور، چراغ.

**سُوك:** کنج.

**سُومَا:** گرداب.

**سُومِ:** روشنم.

رنگین دارد.

**زِیگ:** نام پرنده کوچک خاکستری رنگ به شکل گنجشک که آوازی خوش و پر رنگینی دارد.

**زِیفا:** زمستان.

**زَبِیح:** می‌زایم.

**زَبِین:** می‌زاید.

## س

**سَاد:** سالم.

**سَارِوون:** ساریان.

**سَازِه:** جارو.

**سَالَ سَرْ:** بالای پیشانی.

**سَامُون:** مرز، مرتع، سامان.

**سَائِنَتا:** سایه درخت، «سَائِنَه» هم می‌گویند

**سَخْتَ سَر:** نام پیشین رامسر.

**سِیخ:** سیخ.

**سَدْ:** صد.

**سَرِبِهَا:** نام کوهی است.

**سَزَچَرْ:** سرازیر.

**سَزَجُور:** سربالا.

**سَزَخُو:** سرخ.

**سَرَخُون:** سرخ.

جلوگیری کند.	سُون: مانند، سان.
شِفت: ابله.	سیی: تپه، کوه.
شکوبه: شکاف.	سیف خار: سیب‌زار، باغ سیب.
شِماله: مشعل چوبی گالشها و چوبانها برای استفاده در شب که <small>نیزستگان.info</small> معمولاً از چوب کلرت که خوبت می‌سوزد	سیف: سیب، سُفْ نیز گفته می‌شود.
تهیه می‌شوند.	سیکلیم: اردک.
شم: می‌ریزم.	سیکلیم: خاریشت.
شمُون: می‌شمارد.	سیلولیشه: سیاه.
شَن: می‌ریزد.	سیولیشه: سوسک سیاه.
شَنَّه: می‌ریخت.	سیلومرنی: مرد سیاه.
شَنَّهی: می‌ریزی.	
شُوپا: کسی که شب مزرعه برنج را می‌پاید و پاسداری می‌کند (شب پا).	شَاب: پرش، قدم.
شورین: می‌شوید.	شار: شهر.
شُو: شب.	شَالْ چال: لانه شغال.
شومِچ: شبگرد.	شَال: شغال.
شُوم: غذای شب، شام.	شالِک: شغال کوچک.
شومِله: به واژه شماله مراجعه شود.	شاهَهَ: گیاه پیچنده، نوعی برنج کم ارزش.
شوم: می‌روم.	شَن: خود.
شُون داشت: شاهان داشت، منطقه بیلاقی.	شب‌پا: کسی که شبها در کشتزار نگهبانی می‌کند تا از هجوم حیوانات درنده و چارپایان
شُونگ: فرباد، شانه، شیون.	

## ش

**غِلَّا:** خلوت، پنهانی.

**غِوار:** غبار.

**غُول:** کر.

**غِيَه:** فریاد شادی.

**شُونَ:** می‌رود.

**شُونَی:** می‌روی.

**شِيزارِ تَلِم:** گاوی که پا به زایمان است.

**شِيرِ:** اندازه، مقدار، شیر گاو و گوسفند، تر.

**شِيش:** چوب نازک، ترکه.

**شِيَ:** شوهر.

**شِيَ مَار:** مادر شوهر.

### ف

**فراکش:** نام‌گفته و چشمهدای است

در یوش.

**فَرْجُوم:** فرجام.

**فُرِيم:** فریدون کنار.

**فِسِين:** می‌خوابد.

**فَسُونَ:** افسرده می‌شود.

**فُشن:** فحش.

**فِكَدار:** درخت بید.

**فِكْ:** بید.

**فِيه:** پارو.

### ص

**صِباحِي:** صبح، پگاه.

### ط

**طَبِري:** (خواندن) خواندن ترانه و اشعار مازندرانی با لحن خاص.

### ق

**قِذ:** قدرت.

### ع

**عاشُوق:** عاشق.

### ك

**كَثُو:** کبود.

**كَاج:** قطمه‌ی کوچک جنگل در

میان مزارع.

### غ

**غَزا:** عزراشیل

### نيرسitan

[www.tarestan.info](http://www.tarestan.info)

کَچْبُن: نام روستایی است نزدیک آمل.	کالچرود: مدخل جنگل کجور به سوی قشلاق.
کَچْكَ: کوچک.	کام: نام دره‌ای است در راه یوش.
کَچُوك: پیشانی بند کثار، فک، چانه.	کپاچین: نام کوهی است در یوش.
کَديَر: نام دهی <small>پرسن</small> است در کجور.	کپر: کپل در زبان عراقي.
کِدِيم: کدام.	کپور: نوعی ماهی دریای شمال.
کِراذ: افغانی <small>محشی</small> جنگلی، درخت کرات <small>ویو</small> اشجار جنگل مازندران که دارای خار و تیغ است و به خربوب نیز مشهور است.	کُتْنَ: می‌کوبد.
کِراد: درختی جنگلی که خارهای زهرآلود دارد و بوی گلهای آن در هنگام بهار سر درد می‌آورد.	کِتْقَي: تپه.
کِرجي: قایق کوچک.	کِتْقَي سَر: بالاتپه.
کِزْد: چوپان (همان کُرد است).	کَتْتَن: کنده درخت خشک و بریده شده.
کِزْك: مرغ.	کَخْلِيس: ظرف چوبین گالشها و چوبانها به شکل بیضی با دسته‌ای کوتاه جهت برداشتن شیر گاو و گوسفند.
کِركُوي: مرغ دریایی سفید رنگ.	در اصطلاح (کَيلَز وَكَلن) نیز می‌گویند.
کِزْكي سَر: لانه مرغان، و سرای گوسفند.	کَجَور + كَجَهَور: نام قدیمی کجور.
کِزْ: گردنه دارای صخره و شیب تند، (کِز سنگ بزرگ نیز معنی دارد).	کِجُو: کجا.
	کِجه شُونى نين: کجا می‌روید؟
	کِجه شونِ نِ هم گفته می‌شود.
	کِجه: کجا.

**کلشن:** کاه (کولش نیز می‌گویند).

**کل کرذ:** شخم می‌زد.

**کل هار:** چوب و هیزم اصلی

**اجاق،** مادر حیوانات کوچک

اهله و وحشی.

**کلن:** خاکسرا (کلین نیز می‌گویند).

**کلعم:** کلام.

**کل ونک:** بانگ بلند گالش و

چوپان.

**کله:** اجاق، همان کلا یعنی جا

است و تشن کله یعنی جای

آتش.

**کله سی:** سکوی کنار اجاق

داخل منزل، مکان بالا و بهتر

در خانه روستایی.

**کلی:** آشیانه، لانه.

**کلیکه:** سوخته.

**کلیم:** طوبیله، کلیم نیز گفته

می‌شود.

**کلیه:** نهر، جوی باریک آب، کیله

هم می‌گویند.

**کم:** می‌کنم، انجام می‌دهم.

**کیز:** برای کسی؟ برای چه کسی؟

**کنگلی:** زنبور وحشی.

**کن:** می‌کند.

**کویتر چملى:** کبوتر وحشی.

**کرگویچ:** گیاهی است با برگهای

سبز ماهوتی و گلهای زرد که

بوی عسل می‌دهد.

**کرند:** اسب کران.

**کرچ:** سنگریزه، دیواره سنگی.

**کره تُوك:** گوسفند قهوه‌ای.

**کری:** اهرم جداسازی آب از آسیاب.

**کز:** صخره، پرتگاه.

**کزونک:** نام روستایی در نور و نام

کوهی در همان منطقه.

**کش:** کنار، بغل، شبیب کوه.

**کشت:** رسیمان کوتاه گالش و چوپان برای بستن گاو.

**کش:** روی، پهلو، دامن.

**کشن:** می‌کشد.

**کشیشی:** می‌کشید.

**کشیه:** آغوش، بغل.

**کفا:** دنبال، قفا.

**ککی:** نامی است که گالش برای گاو انتخاب می‌کند. گاو

نر، ورزا.

**کلاچ:** کلاح.

**کلا:** کوزه.

**کل پکل:** شاخ به شاخ.

**کلن:** شخم.

- کهشان:** بزغاله.
- کهوتیل بزه:** گل گرفته، گل کبود گرفه.
- کهو:** کبود.
- کیجا:** دختر.
- کیکای پو:** پنجه‌ای که در غوزه باشد، وسپتنه.
- کیله:** نهر [tabarestan.info](http://tabarestan.info) چوی باریک و کم آب + پیمانه‌ای از چوب می‌تراشند برای وزن کردن برنج و...
- کیمه:** کومه، اتابک چوبی که در کشتزارها و یا ساحل دریا برای استراحت موقتی می‌سازند.
- کینکا:** نخ گلوله شده و کنایه از سنگ گرد.
- کی نین:** کی هستند؟، کین نیز گفته می‌شود.
- کی هسه:** کیست؟
- گالیش:** گاودار، نگهبان گاوهاي جنگلی.
- گپ:** حرف، سخن.
- کوتیر:** کبوتر.
- کوتتنی:** می‌کویید.
- کوتی:** تپه.
- کوتیک بزو:** جوانه زد.
- کوچ بار:** کسانی که با خانواده و بار خود از قشلاق بهیلاق و یا به مرانع فصلی خود کرج می‌نمایند.
- کوچو:** کوچک.
- کوچوک:** کوچک.
- کوچیک زنا:** زن دوم، همسر دوم.
- کورزم:** چه می‌خواهم، می‌خواهم چه کنم؟
- کورزن:** چه می‌خواهد بکند؟ گزنه.
- کوس:** زور، فشار.
- کو:** که، کوه.
- کوکی:** مرغ کوکو، جند؛ مرغ خوشخوان؛ فاخته نیز معنی می‌دهد.
- کول:** پوست.
- کول:** سر، پشت، پوست.
- کولیش:** کاه.
- کومیچ:** اهالی روستای کام در بیلاق نور.
- کووکوک:** کوچک.

**گلسم**: نامی که گالشها برای گاو  
انتخاب می‌کنند.

**گلوار**: گلسن.

**گلله**: گلوه.

**کم‌ها کرد**: گم کرده.

**کندا**: نام گیاهی است شبیه تره.  
**کنکا**: توب نخ پنه و پشم.

**گین**: می‌گویند.  
**گنی**: می‌گویند هم گین ن  
می‌گویند.

**گوبان**: گاویان، گاوچران.

**گوقال**: تاپاله گاو.

**گوخیش**: رسманی کوتاه برای  
بستن گوساله به گاو جهت  
دوشید شیر.

**گودار**: گاودار.

**گویم**: دم گاو.

**گوسفندزیل**: نوعی گوسفتند که  
دبه ندارد.

**گوک**: گوساله.

**گوک وون**: نگهبان گوساله.

**گو**: گاو.

**گوغزا**: گوساله.

**گهین**: گون، بوته خار بیابانی.

**گیتم**: می‌گرفتم.

**گیس**: گردن، گیش هم گفته

**گیتا**: کوتاه، کثنا نیز گویند.

**گت**: بزرگ.

**گت قوم**: نامدار، نام بزرگ.

**گتم**: گندم.

**گیتم**: می‌گویم، می‌گفتم.

**گیتی**: می‌گفتی.

**گذار**: شکارچی، نام قبیله‌ای بوده  
است.

**گذرن**: می‌گذرد.

**گرجی**: نام روستایی است در  
مازندران.

**گزدین**: برمی‌گردد.

**گردوینه**: برمی‌گردد، گزدین نیز  
گویند.

**گردوین**: می‌گردانی.

**گیز**: گرز.

**گردویک هائی قن**: غلتیدن.

**گیزم**: می‌گیرم.

**گیزن**: می‌گیرد.

**گیزان**: بیل.

**گریزین**: می‌گریزد.

**گزنا**: گیاه گزنه.

**گیزیم**: آشفته، زلف در پیچ و  
تاب، نخ گره خورده و  
پیچیده.

**گیسن**: گوسفتند.

**لُوشک (لوشک):** وسیله‌ای چوبی  
که دنبال گاو برای آب تخت  
کردن زمین زراعی می‌بستند.  
**لُوش:** درب چوبی حیاط منزل  
روستایی یا درب بنه گاو و  
گوسفند.

**لُولاب، گردنه، رایلا، لگد.**  
**لونچ:** به مردم روستای «لون» از  
روستاهای مازندران گویند.  
**لُوی: دیگ، لُو هم** می‌گویند.  
**لیاز:** سیل.  
**لی: لانه، غار.**  
**لیم:** (لَمْ) خار، بوته‌های خار،  
بوته تمشک وحشی.  
**لینگ:** پا.

## م

**ماخ اولا:** نام تنگه‌ای است در  
مسیر یوش بین نیکنام ده و  
میناک.  
**مارک:** ساقه، ریشه.  
**مار:** مادر، مارگزنده.  
**مارُوك:** مادرک.  
**ماززار:** فرشته نگهبان.  
**ماززا:** زمین زراعی کشتزار، ماه

می‌شود.  
**گیلک ها** **ایت:** غلتیده، گِرْدیک  
هایت نیز گفته می‌شود.

## ل

**لاد:** دیواره، چینه دیوار.  
**لادبن:** بستر رودخانه، نام مرتعی  
بین نور و کجور، نام شخص.  
**لاشن:** لاشه گوسفند و گاو، مردار.  
**لا:** لحاف، رختخواب.  
**لآل:** کر.  
**لَث:** تخته، چوب.  
**لِنگا:** باعچه، یک قطعه زمین که  
کاشته شده باشد، قایق.  
**لَحت:** لحد، تخته‌ای که مرده را  
شستشو دهدند.

**لَیخ:** سوراخ.  
**لَخ هادان:** سوراخ کردن.  
**لَزِم:** می‌لرزم، لَرزم نیز می‌گویند.  
**لَسَن:** آهسته، آرام.  
**لَش:** باتلاق.  
**لَلَه:** نیزاری، نی.  
**لَم:** نام گیاهی درهم پیچیده و  
تیغ دار از گونه تمشک وحشی.  
**لُوبُوزد:** بالا رفت.

مُغِی:	نامی خاص.	ایزد.
مِلَل:	ماه طبری، آذرماه فرس	مازِرون: مازندران.
	قدیم.	مازُو: نام درخت جنگلی، بلوط.
	مَلْ: کرشمه، ناز.	مازِکل: مارمولک، یا ماج کل.
مَفِرْز و مِمِيرْز:	نام درخت جنگلی در رده اوجا، افرا، گراش، ملح، و...	ماسِم: می‌گیرم، می‌چسبم.
مِم:	من هستم	ماسین: می‌گیرد، می‌چسبد.
	مو: پستان یا مَمه.	مَالا: ماهیگیر، (مولا هم گویند).
	مِنی: من، مال من.	مانِک شُو: شب مهتابی.
	مُوقِم: ماتم.	مِجر: نام درخت جنگلی.
مُونَزِمه:	(مازِمه) بین اول و آخر ماه.	مِجَش: همچون.
مُول:	جانور، حیوان مرموز (زنزاده).	مِجن: آرام، گام بر می‌دارد.
	مَوْم: می‌مانم.	مِجیله: مورچه.
	مُونَتا: می‌ماند، مانند.	مِچُول: دیوانه.
موئیستی:	می‌مانستی، می‌ماند.	مِخته: پشتی.
مُونک:	مهتاب.	مَرْتَم: مردم.
مُونَن:	می‌ماند.	مَرْدِم: مردم.
مُونَی:	می‌مانی.	مِرن: می‌میرد، میرن هم گفته می‌شود.
مَهْتَو:	مهتاب.	مَرْدی: مرد.
مَهْنَی:	معنی.	مزار مقدس: امامزاده ساریک.
مِنْچَکا:	گنجشک.	مِزْ: مزد (میز هم گفته می‌شود).
مِنْرِم:	می‌میرم، میرمه.	مِرگون: مژگان.
مِنْن:	می‌رود.	مَسْت: پر.
		مُسْن: فقیر.
		مَسْن: مست (مسُون: مستان).
		مَشْتَر: جن.

## ن

میش: مشت.

می: مو من (م هم گفته می شود).

می ور: کنارم.

میون: میان.

می یار: یارم.

**نائل:** خرابه شهر قدیمی نزدیک آمل، دهی در بخش قشلاقی کجور.

**نازن:** ندارد.

**ثار:** وسیله و عیار چوبی برای اندازه گیری و سنجش میزان شیر دوشیده شده در روز.

**نازو:** نام درختی است.

**نایش:** نگاه نکن، نیش هم می گویند.

**ناشوم:** غروب آفتاب.**ناشیم:** نگاه نمی کنم، نشیم.**نائک:** چانه، نای.**نائکوم:** ناکام.**نال:** نعل.

**نام شوم:** غروب، نماشون، نماشوم.

**نایت:** نگرفت.**نایرن:** نمی گیرد.**نیپار:** خانه چوبی کوچک که در

مزارع برنج می سازند و با

کولش آن را می پوشانند و

شب پایی می دهند.

**نتون:** نمی تواند.**نخوا:** نخواستم**نخواهم:** نخواهتم.**ندوم:** نمی دانم (ندومه نیز

گویند).

**نریس:** برنگشت.**نزو:** گوزن نر.**نسات:** نساخته.**نسوت:** نسوخته، نسوخت.**نشکوت:** نشکفت، شکفته نشد.**نشینی:** نمی نگری، نیش ز هم

گویند.

**نشون:** نشان.**نیشیه:** نشسته هست.**نلارن:** نمی گذارد، اجازه

نمی دهد.

**نماشوم:** غروب آفتاب.**نقاور:** نام آور، نام جد نیما

یوشیج.

**نمون:** نشان می دهد، می نمایند،

نه می نه هم گویند.

نیماور: کمان دار.	نمون: نمی‌ماند.
نیم: نمی‌آیم.	نوئین: نگویید.
نی: نیست.	نوازن: نمی‌بارد.
نی هش: نگاه نکن، نش هم گویند.	نوبن: نام قله‌ای است نزدیک یوش در روستای «اوز».
نیهون: نهان <small>نهان نهان</small> .	نوت: نگفت.
و	نوزن: نمی‌برد، نورن.
واجار: آشکار.	نوروزمه: ماه میانی تابستانی، ماه نوروز.
واچ: زمزمه.	نوشین: نمی‌گشاید.
فادین: باد می‌دهد.	نویتم: نگفتم.
فارازون: نام روستایی است در کجور.	نو: قایق چوبی (ناو).
وارش او: آب باران.	نوم: نام.
وارش: باران.	نوق: نمی‌گویم.
وازم: می‌بارم.	نومه: نامه.
وازن: می‌بارد.	نون: نشود، نونه.
وارید: باران، وارون و وارش هم گویند.	نون: نمی‌شود، نونه.
وازننا: نام کوهی است در ضلع جنوبی روستای یوش.	نون: نمی‌گوید، نمی‌گویند.
واش: نوعی علف یا سبزینه که روی درخت می‌روید و خوراک مقوی گاو است.	نهاه: ناهار.
	نیارن: نمی‌آرد.
	نیار: نهان.
	نی آین: نمی‌آید.
	نی‌قل: یکی از روستاهای بیلاقی کجور.
	نیشیون: نشان.
	نیشاک: ناودان.



وَاشِين: باشید.	معنی می دهد.
وَاوِين: او، وی.	وَشاین: شعله می کشد، وِشن هم می گویند.
وَای ش: بیزار باشی.	وَشاین: شعله می کشد، وِشن هم می گویند.
وِجُو: وجب.	وَشَتِ: روشن بود، مشتعل بود.
وَچُو: بچه.	وَشَتِه: نیمسوز.
وَچُون: بچه‌ها.	وَشکُوت: شیکفت، باز شد.
وَچِه ویله: بچه‌ها.	وَشنا: گردن.
وَزاز: گراز.	وَشِين: باز <small>بکار</small> کند، می گشاید، می فروزد، می درخشد، شعله می کشد.
وِزازُون: یکی از روستاهای منطقه کجور.	وَذَلِيز: خزه.
وِرِ: او را، وی را.	وَذَنْ: قورباغه، دار وگ: قورباغه درختی بهرنگ سبز، وَذَنْدار هم گویند.
وَذَنْ: بر، کنار، پهلو، نزد.	وَذَنْ: قورباغه درختی.
وَرَزَا: گاؤ نر (وِرَزُو هم گویند).	وَذَنْدار: قورباغه درختی.
وَرَكَ: برق.	وَگِين: می بیند، وَنْ هم گویند.
وَرِگ: گرگ، وِرگ هم گویند.	وَلَشت: گردنبند.
وَرَنْ: می برد.	وَلْ: کج، خم.
وَرَنْی: می بری.	ولولی: ول ول زدن.
وَرَهادَام: کنار رفتم، کنار بردم.	وَم: می شوم، وی م.
وَسِ: بس است.	وَنْ: او، مال او.
وَسَیْز: به خاطر، برای.	وَنَیز: برای او.
وَسَنْتی گَزْنَا: گیاهی است خودرو شبیه به گزنه.	وَنَشسته: نیمروز.
وَسَنْتی: گُل یا هُو.	وَنَک: بانگ، صدا.
وِشا: شعله می کشید، می سوخت، نیز شعله ور	وَنِ ما: آبان ماه فُرس قدیم.
	وَنْ: می بندد.

هارش: نگاه کن.	وَتُوشِه: بنفسه.
هارشیم: نگاه کرم.	وَنَه وَسِر: برای او، وِن وَسِر.
هارشین: نگاه کنید، بنگرید.	وَنِی: دماغ، بینی.
هاریش: نگاه کند.	وَنِیش: مال اوست.
هاکرذ: کرد.	وُو: باشد. نیز وی اگفته می شود.
هاله ها چوردن: موازنی کردن بار طرف روانی اسب.	وون: می شود.
هاله: یک طرف، یک ور، بار هریک از طرفین وروی اسب.	وهار: بهار.
هانیشیده: نشسته، نشست، هانیشه، به معنی رسوب کرد نیز هست.	وَهُوْمَن: بهمن ماه طبری فُرس قدیم.
هاننیش: بنشین.	وَيَشَار: بیدار.
هاننیشیم: بنشینیم.	وَيَشَارُون: بیداران.
هاوار: آوار، سنگ و کلوخ.	وَيَشَقِر: بیشتر.
هاوچی: کاوش کرد، برگزید.	وَيَشَه: بیشه.
هیپا: پاییده.	وَيَم: می بیم، وی هستم.
هچن: هرچند.	وَيَنَه: می بیند.
هذار: مستقیم، راست.	وَيَنَّى: می بینی.
هرچ: هرچه.	وَيَش: بیش.
هزده: گل همیشه بهار.	هـ
هزو پزو: خواب آشفته.	هـ: آی.
هستیکا: استخوان.	هاد: (عربی) صدای دریا که از دور به گوش می رسد.
هسین: هست، همیشه.	هادا: داد.
هشنوم: می شنوم.	هادام: دادم.
هلم: داخل آب، لبه.	هادیم: بدهم.

گ

**هیم:** هیزم، هیمه.

**هَلی:** آلوچه جنگلی.

**هَلی کالنگ:** نام درخت جنگلی

شیبه درخت آلوچه.

**هماسی:** گرفت.

**همتی:** همچنان، همینطور.

**همس:** فشرده، انبوه (بهم

بسته).

**همسیکا:** استخوان.

**هندبا:** کاسنی.

**هُوار:** فریاد.

**هَول:** شتاب.

**یارو:** بار، رفیقه، معشوقه.

**یاسل:** نام دره‌ای است در

روستای پیرستان یوشان

**یوش:** نام دهنه‌ای است در اوزرود

بخش بلده شهرستان نور،

زادگاه نیما.

تبرستان  
www.tabarestan.info

## نمونه اشعار روجا

کارون دار سنیش دست سور  
بن بن وراز نبس کور  
آی خرد مسون روجا بنمو سور  
مشت ملم<sup>۱</sup> یار سرخود دکرد رور

ترجمه:

کاروان چراغ دستش را روشن کرد  
گراز دامنه به کوه گریخت  
آی خرده مستان روجا نورش را نمایاند  
کرشمه یارم (دشت‌های) مقابل را قرمز کرد

خراب دیه اتی قله رمون  
باری کش مازکل ددار شون  
کوکی<sup>۲</sup> نیشتاک سر سوار وون  
گن کی آخر و فرجوم دون

---

۱. منظور از یار خورشید است که با کرشمه‌اش رؤ (دشت‌های مقابل) را روشن کرده است.  
۲. کوکی همان مرغ خوشخوان یعنی کوکو است ولی نیما خود آن را جند معنی کرده است.

ترجمه:

ده خراب انگار قلعه را می‌ماند  
 روی دیوار مارمولک دائم می‌رود  
 جغد بر بالای ناودان سوار می‌شود  
 می‌گوید کیست که آخر و فرجام را می‌داند

بور دم شهر بدیم شیخ و شاب هزار بدکار و ناصواب  
 بیموم دیه بدیم دیه خراب ز خون خلق مسن پیش ارباب

ترجمه:

رفتم شهر پیر و جوان را دیدم  
 هزار بدکار و نادرست (را دیدم)  
 آدم ده دیدم ده خراب است  
 از خون خلق، چشم ارباب مست است

آدم در کوون دل دریوء دریو وی فکر جولی و پنهنوء  
 آدم در کواتا خرده جوء بلو به دس بفکر شی بلوء

ترجمه:

آدم (ی) هست که دلش دریاست  
 دریا عمق و گستردگی فکر اوست  
 (اما) آدم(ی) هست که یک جوی کوچک است  
 بیلچه<sup>۱</sup> به دست، به فکر بیلچه اش است

۱. در صورتی که متن چش خوانده شود مست صفتی برای چشم معنی می‌گردد: از خلون خلق ارباب مست چشم است.

۲. بلو - بیلچه سرکج که دهقانان از آن در شیار زدن استفاده می‌کنند به خصوص شالیکاران.

دیو دار می‌کووبَد نوم سوات رستم ور بورد با وی بسات  
دیو دار می‌کو بایت وی اررات این ریشَه دیو و تبار تات

ترجمه:

دیو(ی) داریم که او بدنام و سوات<sup>۱</sup> است

به‌نزد رستم رفت و با وی کنار آمد

دیو(ی) داریم که او آوازلات را فتح شکرستان

این رشته و تبار دیو و تات است<sup>۲</sup>

وهار کو این او تیلون وون امی هراز اژدرها رمون  
فیه زن دره رسَر جر شون من فکر وون<sup>۳</sup> ... یکسون

ترجمه:

بهار که می‌آید آب گل‌آلود می‌شود

رودخانه هراز ما مانند اژدرها می‌شود

پارو می‌زند و دره را سرازیر می‌رود

فکرم و ... او یکسان است

کر کوی کو این بال کشن اوی سر تمُون وی مه دله شن پر  
جمن شی خوت اتی برابر کو گنی بورد نسَاء تُذن ور

۱. سوات که اصل آن فرشوات یا فرشوآت به معنی شوات نورانی است و شوات که بعداً (سود) شده است نام یکی از فرماندهان بومی مازندران است (نیما).

۲. دیوها قبیله‌ای یا قومی قبل آرایی و بومی مازندران بودند که به گفته نیما یکی از همین سرداران آرارات را هم فتح کرده است و هنوز طایفه‌ای به نام دیوسالار در نور و کجور داریم و در شاهنامه نیز به آن پرداخته شده است.

۳. تات به معنی جاویدان اسم علم شده برای تپوریهای قدیم است (نیما).

۴. در اصل دستنوشته کلمه‌ای جا افتاده است. می‌تواند کلمه «بوردن» یعنی «رفتن» را که افتاده احتمال داد.

ترجمه:

(مرغ)<sup>۱</sup> کرکوبی که می‌آید و بر سرآب بال می‌کشد  
می‌نماید که او در دل مه پر می‌ریزد  
خود را در برابر(t) آنچنان می‌جنباند  
که می‌گویی رفت و در کنارت نایستاده است

توندا تاوی هیچ زور نارن  
مه کو همسن نوی لو نوارن

نیرستان  
جامانشپا<sup>۲</sup> تورا راه روز گذارن  
مرد کو دل نسوخته اشک نیارن  
www.sharestan.info

ترجمه:

نخ نتابیده (تاب نزده) هیچ نیرو ندارد  
اسب جوان تو را در راه می‌گذارد  
مه تا مترا کم (انبوه) نشدن گردنه نمی‌بارد  
مردکو دلساخته نیست اشک نمی‌آرد (نمی‌ریزد)

ارزا دکاشتم ش تیم جار<sup>۳</sup>  
تیم جار ورندیم هیچ بار

وهارها کردم دار اجار  
دار پره بخوشت جونکار<sup>۴</sup>

ترجمه:

خزانه شالی را دیر از وقت کاشتم  
(در) بهار شاخه‌های درخت را زدم (هرس کردم)

۱. مرغ سفید دریابی.

۲. در همه جا از کلمه اسب با تلفظ اسب استفاده می‌کند که آن تلفظ قدیمی و قبل از قلب کلمه است.

۳. تیم جار - خزانه شالی که اول شالی را تاسیز شدن در آن می‌کارند و بعد آن را می‌کنند و در زمین نشا می‌کنند.

۴. جونکا - گاونر جوان است ولی در این بیت معنی نمی‌دهد مگر آن را جوانه بگیریم.

از خزانه شالی هیچ باری ندیدم  
و شاخه درخت را جوانه خوшиد

کلاچ کلاچ می گسن ورکا  
ری ری کم در کم من تپ کاء

گلم گلم<sup>۱</sup> می نازنین جونکا  
دنی می تپ وُن میون می لتكا

ترجمه:

**تبرستان**  
گلم گلم (ای) نازنین گاو نر من  
کلاچ کلاچ (سیاه و سفید) بره گوسفند من  
دنیا توپ من و میانش با غچه ام است  
ری ری کنان (در میان با غچه) دارم توپ بازی می کنم

میتم جار بشنی تیلون اور ر  
بورد بور بوتم هاده گرور

شوی دله تیفون بایت در یور  
کیجا دهیشت هراز دم افتور

ترجمه:

میان شب دریا را توفان گرفت  
تو مجارم آب گل آلود را ریخت  
دختر افتوا<sup>۲</sup> را لب رو دخانه پر کرد  
خواست (برود) گفتم گروبت را بده

بخورد انى چى و او بایت  
بورد هاریش و چش خوبیات

شوی میون روز گرو بایت

۱. اسم گاو جنگلی.

۲. افتوا - ظرفی است که در رسته‌ها دختران با آن از رودخانه یا چشمه آب بر می‌داشتند.

۳. مُس - برخلاف مس یعنی بی‌چیز - فقیر.

ترجمه:

آنقدر چیز خورد (که) آبدار شد  
 چشم آدم فقیر را تب گرفت (دچار شد)  
 میان شب روز را گرو گرفت  
 خواست بنگرد چشمش را خواب گرفت (ربود)

ایران  
 اتا کوایات راه سر چک  
 چمر ها کرد دل پارک

گیلک هایت اتا کینکا<sup>۱</sup> اک  
 بسوس بَل بزوأ چنی خارک

ترجمه:

قلوه سنگ کوچک غلتید  
 بر یکی صخره سر راهی برخورد کرد  
 برخورد کرد و جرقه‌ای چه زیبا زد  
 (از) دل پاره شده‌اش صدایی برخاست

لوسک<sup>۲</sup> سری تیم جار کم خمن  
 الو مجش تاریک جهون روشن  
 اوون مام زیمار ایم شیون  
 پیتک پی کرکر خارک گلشن

ترجمه:

بر روی (لوسک) تو مجار را خرمن می‌کنم  
 همچو برق، جهان تاریک روشن است  
 فروردینم و برای زمستان شیون می‌کنم  
 بعد خمسه و (هنگام) گلشن زیبای صخره‌ها

۱. کینکا - یا گنگا - نخ پیچیده گلوله شده را می‌گویند ولی اینجا به معنی سنگ گرد است.

۲. لوسک یا لوشک وسیله‌ای که دنبال گاو می‌بستند و با آن زمین را آب تخت می‌کردند و یا در خرمن کوبیدن از آن استفاده می‌کردند.

شو هسّ کومن پیت کله موم دار ماسم<sup>۱</sup> ویشه ر میون کم  
کت کت پی چی واج هسّ ندوم ون دله چی بنوشت نخوم

ترجمه:

شب است و من جفند را می‌مانم  
درخت را می‌گیرم و پیشه را میانبر می‌کنم  
پشت دیوارها چه زمن‌های است، <sup>نیمه‌دانم</sup>  
درونش چه نوشه‌ای است، <sup>نیمه‌خوانم</sup> «نمی‌دانم»  
شو بونشو غم، بو دواش من ور

پیت کله جان بروم ور بایر پر  
نى زن بخون طبری<sup>۲</sup> نیمای وسر  
بوریت یار درنیم چگر

ترجمه:

در شب به غم بگو مرو در کنارم باش  
جفند جان در کنارم بیا پر بزن  
نى زن برای نیما طبری بخوان  
(که) یار گریخته جگرم را دریده است

دريو گن ددار من خروشم چل سرمه روشن اور دوشم  
ز می ر هرچی او کووین روشم واي کپ کو من اشنوم جوشم

ترجمه:

دريما می‌گويد دائم در خروشم

۱. ماسم در این جا گرفتن با دست نیست بلکه گرفتن درخت با نظر یعنی نشانه برای پیمودن جنگل است مثل این تپه را بگیر از این گردنه بالا رو - یا این راه را بگیر و برو.  
۲. طبری خواندن، خواندن شعر با صدای خاصی نظیر شروع خوانی جنوب است.

آب روشن ابر کوه را می دوشم  
زمین را هرچه آب می باید، می فروشم  
باد کوه کپ<sup>۱</sup> را که می شنوم می جوشم

بی پر و بال چی مرغ زار زارم  
چنگال<sup>۲</sup> زم دونوک<sup>۳</sup> کشم و چی کارم  
من دکاشت خان ورنش نارم  
انی من کارم هارشه<sup>۴</sup> چی بی عارم

ترجمه:

بی پر و بال چه مرغ زار زار هستم  
چنگل می زنم شیار می کشم چه (چی) می کارم  
کاشته مرا ارباب می برد و خودم ندارم  
این همه (باز) می کارم بنگر چه بیمارم

بافت ویم بدیم شانه دشت  
م یار کیمه ور شماله<sup>۵</sup> وشت  
کوه و دمن بهشت سر گذشت  
و چش چش مدمال دو گشت

ترجمه:

خواب بودم، شاهان دشت را دیدم  
در کنار کومه<sup>۶</sup> یارم شماله روشن بود

۱. کپ روستایی در ناحیه کوهستانی نور پایین تر؛ هلو پشته است باد خنک و سرد آن در تابستان زباند است.

۲. چنگل وسیله چند شاخه آهنی با دسته چوبی که برای خرد کردن کلوج گل مورد استفاده بر گزیجان قرار می گیرد.

۳. شماله چوبی بوده که از بالا آن را خار خار می کردند و می نهادند تا خشک می شد و شیها با روشن کردن آن بمعنیان جراغ با راهنمای استفاده می کردند.

چشمانش داشت به دنیا  
من می‌گشت  
(زیبایی) کوه و دمن از بهشت برتر بود

الو مجش جریک بزو در بورد  
اتی اتا چملی کوتر بورد  
بوردم هارشم عمر یکسر بورد

ترجمه:

چون برق جرقه‌ای زد و گریخت  
انگار یکی کبوتر (وحشی) زیبا گریخت  
او می‌گفت برای من، من می‌گفتم برای او رفت  
رفتم نگاه کنم عمر من یکسر رفت<sup>۱</sup>

یارون م یارم یارو یار نوون سومای دلم نو<sup>۲</sup> هدار نوون  
نیماش چر کار سوار نوون هرچی وون و کار خود نوون

ترجمه:

یاران، یارم (برایم) یار و یاور نمی‌شود  
میان گرداب ناوم (قایقم) مستقیم نمی‌شود (نمی‌رود)  
نیما خود چرا بر کار (ها) سوار نمی‌شود  
هرچه می‌شود کارش درست (رویه راه) نمی‌شود.

من خال شوم تیرنگ م خال گیرن  
غلاها کردم یار سوال گیرن  
م غم هس م عمر و سال گیرن  
نیشت من ایشن م فال گیرن

۱. ترجمه نیما است.

۲. نو - همان ناو فارسی است که با چوب ناوی بسان قایق می‌ساختند و با پارو در آن نکاپو می‌گردند.

ترجمه:

به کمینگاه می‌روم، قرقاول کمین گاهم را می‌فهمد  
 خلوت کردم (اما) یار (دست بر) پیشانی می‌گیرد  
 می‌نشینند، مرا می‌نگرد فالم را می‌گیرد  
 غم من هست و عمر و سالم را (نیز) می‌گیرد

تبرستان

جونی<sup>۱</sup> در شون من و هار کو  
 من چش کو اسری شبن لاله‌زار کو  
 گوان بیمونن گوگزا اون گودار کو  
 کلم بوشام اسپ بیمو سوار کو

ترجمه:

گاو نر (با رمه گاوها) دارد می‌رود بهار من کجاست  
 چشم من که اشک می‌ریزد لاله‌زار کجاست  
 گاو آمدنند گوساله‌ها و گاودار کجایند  
 در طویله را گشودم اسب آمد سوار کجاست

بوری لینگ وی پاوزار نارن	باغ کو بسوت هلی دار نارن
خراب تیم <sup>۲</sup> جار پاکار نارن	خوموش نوون یار کو یار نارن

ترجمه:

پای بریده پای افزار ندارد  
 با غنی که سوخت درخت آلوچه ندارد  
 تو مجار خراب مراقب (لازم ندارد)  
 خاموش نمی‌شد یاری که یار ندارد

۱. جونی گاو نر برگزیده گاو سراس است و در بهار همراه رمه گاوها با چوبانان بدکوهستان کوچ می‌کنند.

۲. مزرعه کوچک - تخم زار برای مزرعه بزرگ.

هماسَم بال من يارک  
بوردم ور بوم چنی خوارک  
زهل بیموها نیشت ماهِ تارک  
اتا کوترم ور بزو کتارک

ترجمه:

دستم را یارکم <sup>۱</sup>گرفت  
رفتم (خواستم) که به او بگویم چقدر خوبی  
زهل <sup>۲</sup>آمد و بر تارک ملائمشت <sup>۳</sup>تیرستان  
یکی کبوتر در کنارم چانه زد (جان باخت)

لیاز سر بدیم اتا گل  
زرین و لشت قرمز ون کاکل  
مو در مه می‌یاد بیموش بل  
سومای میونگلیک بایتش دل

ترجمه:

بر روی سیل یکی گل (را) دیدم  
گردن بندش زرین، و کاکلش قرمز بود  
بین <sup>۳</sup>اول و آخر ماه راه تنگم به یاد آمد  
(و) میان گرداب دلم، خودش غلتید

کلین بن جاب‌ها دامش تش  
کیمه‌ی دم‌ش بی‌نזה کلش  
کیجا بیمو مشت‌ها کردش کش  
ومار بیمو بورد من تش

ترجمه:

زیر خاکستر آتشم را پنهان داشتم  
دم کومه کاه بو نزدهام <sup>۴</sup> را (پنهان داشتم)

۱. ک تحبیب یا تصعیر: یارک = یارکوچک - یار محظوظ.

۲. زهل - سایه زمین که بر روی ماه می‌افتد در حال خسوف (نیما).

۳. منظور بین سلح و غره ماه است که در اینجا کنایه و تعییر از مرگ و زندگی است (نیما).

۴. بونزده در اینجا به معنی بکر است چون کاه یا علف بوزده توسط حیوانی راحیوان دیگر نمی‌خورد.

دختر آمد و دامنش را پر کرد  
و مادرش آمد، آتشم را برد

گلبن چشم‌های او بارون چی خوار  
گلبن چشم‌هه شونی وینی گلزار  
گل او گیرن، اوشنش کلار من او خورم چش بن ایشم گلنار

ترجمه:

باران آب چشم‌هه گلبن<sup>۱</sup> چه خواست است  
به چشم‌هه گلبن می‌روی گلزار می‌بینی  
گل (دختر) آب برمی‌دارد و از کوزه‌اش آبی می‌رینزد  
من آب می‌خورم و زیرچشمی (او را) گلنار را می‌نگرم

دالن<sup>۲</sup>، دالن کووای دالن همدم گن اجل بیمو بایتم دم  
گم اجل بیارد مر موتم دالن دالن کو واي دالن همدم

ترجمه:

دالن، دالن، کجایی دالن، همدم من  
می‌گوید اجل آمد و سر راهم را گرفت  
می‌گویم اجل برایم ماتم آورد  
دالن، دالن، کجایی دالن، همدم من

اغوز گر سر نشکنش تور  
بسوسن جد<sup>۳</sup> نورن وي ورزور<sup>۴</sup>

۱. نام چشم‌های است.

۲. دالن نام سگ است.

۳. جد - چوبی که برگردن گاو می‌انداختند و خیش را به دنبال آن می‌بستند همان بوغ است.

۴. ورزو یا وزرا - گاو آختمای بود که برای شخم زدن یا بارگشیدن استفاده می‌شد.

اووس چر خورنی اشناسمش تور

من تو ویم تو وینت در یور

ترجمه:

گره (پوست) گردو سرت را نمی‌شکند  
یوغ سایده شده گاو شخزن را (در مسیر شخم) نمی‌برد  
افسوس چرا می‌خوری که تو را می‌شناستم  
من تو را می‌بینم و تو دریا را می‌بینم

بخونس اووس <sup>۱</sup> بیارد کیجا	من بورد تلاونگ دیرگا
اسا کو بیوم بویم تنها	من نیشتم وی در کن تپ کا

ترجمه:

دختر (آواز) خواند و افسوس (م) آورد  
مرا (هنگام) خروسخوان<sup>۲</sup> به بیرون برد  
اکنون که آدمم تنها شدم  
من نشسته‌ام او دارد توب بازی می‌کند

من توم توکس ار نوتی من ویم <sup>۳</sup>	نوتی مر چر اینی من ش ایم
نوتی مر چر پینی من ش پیم	هیچکس نارن م دل من تر دیم

ترجمه:

من تو هستم تو برای کسی نگفتی (که) من (هم) برای اویم  
مرا نگفتی چرا می‌آیم، من خودم می‌آیم

۱. اووس - افسوس - گرچه در فرهنگ معین به معنی ریشخند و افسوس آمده است ولی در این شعر به معنی افسوس است. نیما نیز چنین معنی کرده است.

۲. تلاونگ - خروسخوان - سحر.

۳. ویم - وی هستم است.

مرا نگفته چرا می پایی، من خودم می پایم (مراقبم)  
دلم هیچ کس ندارد، من (دلم را) به تو می دهم

بوت هارش من هارشیم شو بورد

م دس بشکس کجلیس<sup>۱</sup>

خو بدیم کو من مهتو بورد

اساکو خوایم باقشم خو بورد

ترجمه:

گفت نگاه کن، نگاه کردم شب رفت (گذشت)

آب کجلیس شکسته دستم رفت (ریخت)

خواب دیدم که مهتاب من رفت

اکنون که می خواهم بخوابم، خواب رفت

نیما پیرس، کوکاروون در شون ناز ر کوه سر قرمز در وون  
افتو چمر کن تلا در خون شو کو بوردش نیک بد کی دون

ترجمه:

نیما برخیز که کاروان در حال رفتن است

بر بالای کوه نازر دارد قرمز می شود

افتو<sup>۲</sup> صدا می کند خروس دارد می خواند

شب که رفت که نیک و بد خود را می داند

۱. کجلیس - کلیز - طرف چوبی بیضی شکل با دسته‌ای چوبی چون علامت سؤال که چوبانان در آن آب یا شیر می ریزند.

۲ افتو - ظرفی که با آن آب بر می داشتند گاهی شیردان هم گفته اند.

بخوشت گنم وی مازرار<sup>۱</sup> کورن  
خراب خنه اسپی<sup>۲</sup> تلار کورن  
عاشق کو یار نارن سمار کورن

ترجمه:

گندم خوشیده فرشته برکت را می‌خواهد چه کند  
تن بی جان استخوان را می‌خواهد چه کند  
خانه خراب خروس سفید را می‌خواهد چه کند  
عاشق چون یار ندارد رقص را می‌خواهد چه کند

امیر<sup>۳</sup> گنم دل حاجی ارغم دارن  
دنی اگر هزار آدم دارن  
نیما گنم دلت موتم دارن  
جان امیرت جورم جور کم دارن

ترجمه:

امیر می‌گوید دلم برای حاجی غم دارد  
نیما می‌گوید دلم برای تو ماتم دارد  
دنیا اگر هزار (ان) انسان دارد  
(به) جان امیر (سوگند) مانند من و تو کم دارد

خوب دیم ش کال مازرار<sup>۴</sup>  
انا با اوی زرد هسکار  
ون دله آتا اسپی تلار  
کلین بنه، کلین خنی هوار

۱. مازرار - راه ماه ایزد - فرشته نگهبان - عموماً جاهای پر برکت و حاصل مقصود است که در آفتاب  
گیر و جای خشک واقع شده است و برای کشت گندم سزاوار است (نیما).

۲. خروس سفید بمعقیده بومیان برای آبادی خانه شگون دارد.

۳. امیر بازواری یکی از شعرای بومی سرای مازندران است داستان عشق او و معشوقه‌اش گوهر  
مشهور است.

۴. مازرا - مجازار در اینجا به معنی مزرعه به کار رفته است.

ترجمه:

کشتزار نرسیده خود را خواب دیدم  
 درونش یک خروس سفید (بود)  
 یک جانور موذی استخوان زرد را (دیدم)  
 زمین خاکستر، خانه خاکستر هوا را (خاکستر دیدم)

تبرستان  
 مازرا جهیزه اشیون  
 من www.tabarestan.info  
 و دیم جادو قدم اگر او سون

کومچ گن م ملک من سامون  
 شیطون چی دیار یا نیهون

ترجمه:

کومچ<sup>۱</sup> (اهل کام) می‌گوید ملک من سامان من است  
 ماه ایزد (برکت ماه ایزد) جهیزه آشیان من است  
 شیطان چه آشکار یا نهان (باشد)  
 صورتش جادو، دَمَش اگر افسون (باشد)

تور قاطر سود دارن، سود نارن  
 بخوشت هیمه داد دارن دود نارن  
 گوگ وون، چوخا، تار دارن، پود نارن  
 بیدل جوون بود دارن و بود نارن

ترجمه:

قاطر چموش سود دارد و سود ندارد (نمی‌دهد)  
 هیزم خشک داد دارد و دود ندارد  
 چوخا<sup>۲</sup> ای گوساله باز تار دارد و پود ندارد

۱. کومچ به‌هالی کام می‌گویند. کام یا کوم روستایی در بیلاق نور مازندران است.  
 ۲. چوخا پارچه‌ای از پشم گوسفند که زنان چوپانان آن را می‌بافند و چوپان بمعنوان باس از آن استفاده می‌کنند.

جوان بیدل بود<sup>۱</sup> دارد و بود ندارد

خوایم دونم کی آدمی گت وون  
ش پش ایشن خوارو بکت وون  
ارت شیش نی وی اتا لت وون  
اتا میس<sup>۲</sup> نی وی اما گت وون

ترجمه:

می خواهم بدانم آدمی کی (چه زود) بزرگ می شود  
جلویش را می نگرد (چشم بهم رده) خوار و افتابه می شود  
(اول) به اندازه یکی ترکه نیست (کی)، تخته<sup>۳</sup> می شود  
(هیکل او) یک مشت را پر نمی کند اما بزرگ می شود

ش لینگ چرم من ش دال<sup>۴</sup> بزوم  
ش سرخان اسپ دس نال بزوم  
انی کوتر کو شون بال بزوم  
اسا نشوم زیادی بد فال بزوم

ترجمه:

(پای افزار) چرمین پای خود را دوختم  
دست اسپ قرمز خود را نعل کردم  
بسان کبوتری که می رود بال کشیدم  
حال نمی روم (که) فال بد زیادی زدم

نامرد نسیه خورن می دس رنج  
کیله<sup>۴</sup> کن امار زن برنج  
من گن کی کار نکرد ار گنج  
کشه گیرن شو کو فسن ترنج

۱. شاید معنی بود همان بودن باشد یعنی جوان بیدل را هم بودن باسته است و هم نبودن.

۲. میس در اینجا به معنی مشت نیست به معنی آنچه در مشت می گنجد است یعنی کوچک.

۳. چرم - پای افزار چرمینی بوده از پوست گاو و دال نخی بوده که سر و ته آن را چرم می دوختند.

۴. کیله - پیمانهای چوبین که گنجای ۱۲ کیلو برنج را دارد و معمولاً در دست متصدیان خراج بکیر یا مأمورین ارباب در خرمن سراها بود.

ترجمه:

نامرد دست رنج مرا به نسیه می خورد  
 بونج را پیمانه می کند، انبار می زند  
 شب که می خوابد ترنج را در آغوش می گیرد  
 (آنگاه) به من می گوید کیست که برای گنج کار نکرده است (رنج نبرده است)

دلک منی نامرد دس خون  
 مرتم ور وی گپ اتا او سون

کچ گنج وی نیک و بد چی دون!  
 هر لخ له <sup>ای</sup> کو مار شون

ترجمه:

دلکم از دست نامرد خون است  
 اهل کپ می گوید او نیک و بد چه می داند  
 نزد مردم حرفش یکی افسون است  
 (که) درون هر سوراخ چون مار می رود

ویشهی ور اشن تاریک بوی  
 اسپ خنی راه باریک بوی

موی سنگ سنگ اتی تریک بوی، زیک<sup>۳</sup> بوی

ترجمه:

دیشب در کنار بیشه تاریک شد  
 راه اسپ خنی باریک شد  
 سنگها یاش بسان تگرگ شدند  
 یارم قهوه‌ای شد، مانند پرنده کوچک شد

۱. اهالی کپ که بسدادگی مشهورند.

۲. معنی بین نور و کجور.

۳. زیک - پرنده کوچکی است که در پرچینها بسر می برد.

هین خام<sup>۱</sup> نامرد ار پاوزار نوون هیچ راه و نر راه گذار نوون  
 رسن بیری ور، هدار نوون سخ بکشی ور، قطار نوون  
 ترجمه:

هیچ پوست (گاوی) برای نامرد پای افزار نمی‌شود  
 هیچ راهی برای او راه گذار نمی‌شود  
 به رسماش بکشی راست نمی‌شود  
 به سیخش بکشی قطار (ردفنه) نمی‌شود

نامرد گپ تلی دارن کراد دنن ون سیو<sup>۲</sup> چکاد  
 آن دم کو وین تنر غم دلشداد آن دم کو وین تو را اسیر آزاد

ترجمه:

(در) حرف نامرد خارکراد<sup>۳</sup> است  
 دندان او صخره سیاه و چکاد است  
 آن دم غم تو را می‌بیند دلشداد است  
 آن دم کو تو را اسیر می‌بیند آزاد است

درو زن نیما توش رنج خواین  
 نخواینی گنج، گنی گنج خواینی  
 ش درد دا میزنى دیوسنج<sup>۴</sup> خواینی  
 ترنج نو نوم ترنج خواینی

۱. در شمال قدیم پای افزار مردم از چرم یا پوست گاو بود.

۲. درختی است جنگلی که تیغهای بسیار دارد.

۳. دیوسنج - در میتولوژی طبری است کسی که تپ می‌کند دیوی او را زده است مردی سیخ به دست در پس سر آدمی که تپ می‌کند می‌ایستد و غفله مردی دیگر با چوب ته سیخ او (می‌کوبد) در این حالت به واسطه هولی که برای تپ‌گر پیدا می‌شود تپ او می‌بزد و دیو او گریزانده می‌شود این را دیو

ترجمه:

نیمای دروغگو تو خود رنج را می‌خواهی  
گنج نمی‌خواهی، می‌گویی گنج می‌خواهی  
برای درد خود می‌میری دیوستنج می‌خواهی  
از رنج مگو، نمی‌گوییم تو رنج می‌خواهی

نامرد گن اج پول بار مژد<sup>۱</sup>      ملا<sup>۲</sup> ملکی اج کردگار مژد  
ارباب گن کو در آزار مژد      یار یار زم من هزار مژد  
[www.taharestan.info](http://www.taharestan.info)

ترجمه:

نامرد می‌گوید بار پول، مژد من است  
ملا می‌گوید از کردگارم مژد است  
ارباب می‌گوید که در آزار، مژد است  
یاریار می‌زنم که مرا هزار مژد است

اوزیج<sup>۳</sup> گن کتی سر آفتاب زردی      من ویم منِ اتا بار پرده  
هماسیم بال اتا مردی      شو بوی بوت وین همدردی

ترجمه:

اوزیج می‌گوید بالای تپه آفتاب زرد است  
من می‌بینم، یکی بار دستک<sup>۴</sup> خود را  
مردی دستم را گرفت  
گفت شب شد و همدردی، می‌باید

ستنج گویند. (نیما)

۱. مژد - مژد لفظ قدیم طبری است که پدرم از پدرش شنیده داشت و بهمن یاد دارد. (نیما)
۲. اهل اوز - دهکده‌ای در نزدیکی یوش.
۳. دستک نوعی تخته‌های نازک که بر روی تیر خانه میخ می‌کردند و بر روی آن سریوش سقف می‌نهادند.

آی کوچ بار<sup>۱</sup> کی نین کجه شونی نین؟  
 او دنگچی رستم ور مونی نین؟  
 خنه حلیمه‌ی پیر دونی نین؟  
 نومه هادم نومه ر خونی نین؟

ترجمه:

آی کوچ بار، کی هستیله‌کجا من رویلهستان  
 نزد رستم آبدنگچی می‌مانید  
 خانه پدر حلیمه را می‌دانید  
 نامه بدhem، نامه‌ام را می‌خوانید

بوتم ایم بوت‌ها این ت راه بوتم م سو بوت مُن نگاه  
 چتی شوم یارون م دل گواه که هو تیل<sup>۲</sup> بزه، سم<sup>۳</sup> چینی م راه

ترجمه:

گفتم می‌آیم، گفت هان. این راه تو  
 گفتم چرا روشنم گفت نگاه من  
 یاران، چگونه می‌روم؟ دل من گواه است  
 گل کبود پایم را (زخم) کرده است، راهم چقدر (زیاد) است

بوت پیر بوتم کو نارم بال بوت برو بوتم کو نارم حال  
 بوت<sup>۴</sup> چی وینی بوتم شسوآل بوت بسح بوتم‌ها اینم فال

۱. کوچ بار - کسانی که با اهل خانواده و ائمه به دنبال مراتع کوچ می‌کردند.

۲. که هو تیل در طبرستان نفرین است تقریباً به معنی گل گرفته - خراب شده.

۳. در مصر تجدید نظر شد ولی دقیقاً کلمه سم جایگزین نشده است سم - همان سم حیوانات است

۴. گل مصرع خط خورده است و جایگزین هم نشده است.

ترجمه:

گفت بپر، گفتم که بال ندارم  
 گفت بیا، گفتم که حال ندارم  
 گفت چه می‌بینی، گفتم پیشانی ام را  
 گفت بسوز گفتم‌ها این فال من (است)

آخوند، دسّ چو عصا بسوچ  
 ونگ زمّ من گم دنیا بسوچ  
 شاگرد چر ویه ناروا بسوچ

ترجمه:

آخون، عصای چوبی دست تو بسوزد  
 قبای زن کوچک (دوم) تو بسوزد  
 بانگ می‌زنم من می‌گوییم دنیا بسوزد  
 شاگرد چرا باید ناروا بسوزد

گل بچیم می‌گل و هارو خنه زوا<sup>۱</sup> خجیر کی و م یارو  
 پش بوردم هر چن کواتا بارو م دسّ بچی گل بخوشت خارو

ترجمه:

گل چیدم، گلم گل بهار بود  
 نیشخند می‌زد، زیبا، که او یار من است  
 جلو رفتم هر چند یکبار بود  
 گل چیده شده دستم خارخوشیده بود

وهار بیمو و چم بوم پرده شورم بايت واش‌ها کرد چرده

۱. در مازندران کوچک زنان - بهزمن دوم هم می‌گویند.

۲ خنه زدن - کنایه از طعمه زدن - نیشخند.

و شکت هر ده<sup>۱</sup> لتكای هر ده  
کیجا بوت نین تو هارشی مرده  
ترجمه:

بهار آمد و مه (بهاری) اش پردهام شد  
مه صبحگاهی گرفت و از چرده<sup>۲</sup> (واش)<sup>۳</sup> روید  
شگفت گل همیشه بهار باغچه من  
دختر گفت تو نباید موه رانگاه کلیستان

من کاج ور قرمز<sup>۴</sup> جمله تیلم  
چاشنی نخورده<sup>۵</sup> ادار من هلیم  
او ندم کو من بخوشتمن شیرینم  
خونسنه و هارون کلیم  
ترجمه:

من خار پیراهن قرمز کنار جنگل هستم  
گدای چاشنی نخورده را (بسان) آلوچه هستم  
آن دم که خوشیدم، شیرینم  
خوانندگان بهاران را آشیانه هستم

نیمام من، م نوم نوم نماور<sup>۶</sup>  
گرد گردون تهمتن دلاور  
شیر شیرون رستم دار سرور  
ون ریکا اتی کو من نوم آور

۱. هر ده - نام گلی است گل همیشه بهار.

۲. چرده - شرده - شیرده بوده که برگهای درختان را می‌گویند و گاوان آن را می‌خورند بر شیر خود می‌افزایند.

۳. واش - نوعی گیاه است که از درختان تقدیه می‌کند و از همه علفها برای حیوانات قوی تر است در فارسی شاید هم واش گویند. که بر بالای شاخه درختان تنومند می‌روید (دارواس) معروف است.

۴. دارای برگهای ترش مزاج است که مردم بومی آن را می‌خوردند و هنگام بهار مرغان و حسنه از برگهای خشک پارین آن لانه می‌سازند.

۵. یکی از پادشاهان رستمدار که حد من است (نیما).

ترجمه:

نیما هستم من، نام من، نامنماور (کماندار)  
 گردگردان، تهمتن و دلاور  
 شیر شیران، رستم‌دار (را) سرور  
 پرسش (م) همچو من نام آور می‌شود

لیبرستن  
 عاشق نی اون کو کن بار دارم  
 عاشق مم کو سیف جار دارم  
 شوم و ور خار دارم  
[www.mareseun.info](http://www.mareseun.info)

عاشق نی اون کو کن یار دارم  
 عاشق مم کو سیف جار دارم

ترجمه:

عاشق نیست آنکه می‌گوید من یار دارم  
 عاشق نیست آنکه می‌گوید بار دارم  
 عاشق منم که سیب زار دارم  
 به نزدش می‌روم خار کراد<sup>۱</sup> دارم

کیجا ساره فرنگی ر مونس  
 مور نیشت و امیری<sup>۲</sup> خونس  
 گنی دل درد وی چونس  
 و دل خواس من گم وی دونس

ترجمه:

دختر ساره فرنگی را می‌مانست  
 در آکنارم نشسته بود و امیری می‌خواند  
 می‌گویی او درد دل مرا چه می‌دانست  
 می‌گوییم دلش می‌خواست، او می‌دانست

۱. در خسی جنگلی با تیغهای بسیار - معنی نیم بیت - یعنی چون بمنزدیک سیب زاره (یاره) می‌روم  
 تیغ زار کراشد می‌باشه (یاره را)

۲ امیری - شعرهای امیر پازواری را بدلهجه خاصی در طبری می‌خوانند که آن را امیری می‌گویند

اوی دله زنجیر<sup>۱</sup> بنسَ ماهی  
خیال منی آنجه‌ها کرد شاهی  
صباحی سر دریو بوی طلاهی  
بزونن تخت و بشتن صراحی  
ترجمه:

بامدادان، دریا طلایی شد  
میان آب ماهی زنجیر کشید  
تخت زندن و صراحی گذاشتند  
خیال من در آنجا پادشاهی کردند

من خنه بایت، پیز مون  
بکت بنو، بیارد خیز مون  
بسنوداراین کوشک چنگیز آمون  
بدخواه ور کرکیل دیز مرن

ترجمه:

خانه من به پاییز گرفته می‌ماند  
به جانوری افتاده و باد آورده می‌ماند  
گوش کن به قصر چنگیز می‌ماند  
در نزد بدخواه به قلعه (کرکیل) می‌ماند

ببا دو کل کرد تیم جار  
کیجا بیمو دار سنّ تشار<sup>۲</sup>  
بزو خنه بدی وی ریکار  
بدی ویم و جور من کیجار

ترجمه:

بابا داشت تخم‌زار را شخم می‌زد  
دختر آمد احاق را روشن کرد

۱. در اصل دستنوشته به صورت نیس آمده است  
۲. کرکیل دیز - پستوی کومدی گاوپانان، کرکیل دیز یا کرکیل در قلعه‌ای است که اسپهبد خورشید در آن با اعراب جنگ کرده (نیما).

۳. تشار - محل آتش جویانها - احاق جویانان

خنده زد، او (چون) پسر را دید  
من نظیر او (چنین) دختری را دیده بودم

زرین کتار دونا، نیکی نومه  
دونی چی بوت گن اسونه  
دیار هسن م غم گپ نمونه  
(دیارش رو جا) صبح نیشونه

ترجمه:

دانای زرین فک، نیک نام است  
می دانی چه می گویند، افسانه می گویند  
(که) آشکاری رو جا نشانه صبح است  
آشکار هست غم من، حرف نمونه آن است

وا دکت بکوشت م شماله  
دریوی ور دو گیتم پیاله  
م دوش توره بوي اتا هاله<sup>۱</sup>

ترجمه:

باد افتاد و شماله ام خاموش شد  
(هنگامی که) در ساحل دریا داشتم پیاله می گرفتم  
توبره بر دوشم یکور شد  
یار کش من آه و ناله ام شد

او ز آ ما ه سر مه و پسین پین  
اتا شون اتا ددار این  
اتا در چکاد سر تش دین

۱. هاله بار هر طرف اسب را هاله گویند جون کفه در ترازو و هر کفه را می توانیم یکد هاله محسوب کنیم مسلمان یک هاله شدن با یک کفه شدن ترازو باعث یکوری و عدم موازنی است  
۲. ماه آبان در اینجا (نیما)

ترجمه:

اول آبان ماه آخرش را می‌پاید  
 یکی می‌رود، یکی دائم می‌آید  
 یکی دارد بالای چکادرا آتش می‌زند  
 یکی می‌آید با غچه‌ات را آب می‌دهد

**تیرستان**  
 گل باعه سیوت دم و دود بورد  
 کار وون بنه بایت<sup>۱</sup> زود بورد  
 آقا تلیک سری<sup>۲</sup> محمود<sup>۳</sup> بورد

ترجمه:

بلبل خاموش گشت و سرود(ش) رفت  
 باع گل سوخت و دم دود(ش) رفت  
 کاروان (کمی) درنگ کرد و زود رفت  
 آقای محمود تلیک سری (هم) رفت

جوون کو میرن و دلبر کورن کیمه که د بشو س پلور کورن  
 ات میس د کاشت زمی کایر<sup>۴</sup> کورن بلبل کو خون دار سر کورن

ترجمه:

جوان که می‌میرد او دلبر را نمی‌خواهد  
 کومه(ای) که آشفته است تیر نمی‌خواهد  
 زمین یک مشت (تخم) کاشته شده همکاری نمی‌خواهد  
 بلبل که می‌خواند بالای درخت را نمی‌خواهد

۱. در اینجا یعنی انگی درنگ کرد.

۲. تلیک سر یکی از روستاهای نور و محمود تلیک سری رفیق پدر نیما بود.

۳. کایر - همکاری دسته جمعی کشاورزان در یک مزرعه را می‌گویند.

لحت<sup>۱</sup> سر تو گنی آرزو خسن  
من گم چنی آدم گو<sup>۲</sup> خسن  
هزار هزار چنی شیطون خسن

ترجمه:

می‌گویی (فکر می‌کنی؟) سر لحد آرزو می‌خوابد  
من می‌گوییم چقدر انسان است که می‌خوابد  
چقدر نادان انگار گوساله در آب می‌خوابند  
هزار هزار، چقدر شیطان می‌خوابد

مبز هوای سبز کوه دارن  
م شیر سرخی<sup>۳</sup> شکوه‌هارن  
بز کشم، بز دل ستوه دارن  
شیر زم، غم ویم گروه دارن

ترجمه:

بز من هوای کوه سبز (را) دارد  
سرخی (چون) شیرم چه شکوه‌ی دارد  
شیر (سگ) را می‌زنم می‌بینم غم گرو دارد  
بز را می‌کشم دل بز ستوه دارد (خسته است)

توكا<sup>۴</sup> منی خون صفا سرگیرن  
م وشنی خر بیابون ور گیرن  
دارون م تش کله در درگیرن  
دل نارم وای کجه پر گیرن

ترجمه:

توكای من می‌خواند صفا از سر می‌گیرد  
خر گرسنه‌ام سمت بیابان را می‌گیرد

۱. لحت - تخته مرده‌شور.

۲. گو در این جا به معنی گاو نیست به معنی که می‌باشد در غیر این صورت معنی بدین شکل می‌شود (چقدر انسانها که چون گاو می‌خوابند).

۳. گویا نام سگ است.

۴. مرغی وحشی در دشت‌ها و جنگلهای مازندران کمی بزرگتر از سار.

یاران اجاقم دارد درمی‌گیرد (روشن می‌شود)  
دل ندارم، باز او به کجا پر می‌گیرد

سریک، پریک<sup>۱</sup> تشن و شن هیمه سوچن  
م یار گل دیم دیمه سوچن

انوم تشن سوچن بیمه سوچن تبرستان  
سریک پریک<sup>2</sup> کون، م کیمه سوچن

ترجمه:

آه (که) آتش می‌درخشد و هیزم می‌سوزد  
چهره یار گلچهره‌ام می‌سوزد  
اینسان که آتشم می‌سوزد جای مرطوب (هم) می‌سوزد  
آه، کام من، کومه من می‌سوزد

سریک پریک م برکر<sup>۳</sup> او سوچن شوم کو اور بیرم چو سوچن  
ایم بوام ناگ سوچن لو سوچن دم کو وم هسکار تو سوچن

ترجمه:

آه، آب بهره گرم می‌سوزد  
می‌روم که آب (بهره گر از روی اجاق) را بردارم چوب می‌سوزد  
می‌آیم بگویم فک من می‌سوزد، لبم می‌سوزد  
دم که می‌بندم استخوانم را تب می‌سوازند

۱. سریک پریک به صدای ضعیف آمیخته با عجز و ناله را می‌گویند. همچنین شاید صدای سوختن هیزم تر در آتش نیز باشد.

۲. دیک بزرگی است که برای میاسه مانند عروقی و غیره در آن غذا می‌بزند یا شرکا اسراها در آن می‌پختند بد و سله چوبی که بدر زیرینش می‌کردند آن را بر اجاق می‌نهادند یا از اجاق بر می‌دانستند البته این کار را ده نفر انجام می‌دادند.

اولاد هیچ آدم لاد نکن  
من نادون هیچ کس ایراد نکن  
ازاد هیچ به دل ناشاد نکن  
ترجمه:

دیواره رودخانه برای هیچ کس دیوار نمی شود  
بستر رود را هیچ کس آباد نمی کند  
من نادان را هیچ کس ایراد نمی گیرد تبرستان  
آزاده (هیچ بد) در دل ناشا نمی کند

بايت ديم سرخاب كرد رنگ دا<sup>۱</sup>  
نما شوم سر کا فتاب<sup>۲</sup> رنگ دا<sup>۱</sup>  
ويشه اتا اتا، کس ونگ دا<sup>۱</sup>  
ما نازنين گل ديم من چنگ دا<sup>۱</sup>  
ترجمه:

رخ گرفت، سرخاب می کرد و رنگ می داد  
هنگام غروب کا فتاب رنگ می داد  
(دون) بیشه یکی یکی، کس بانگ می زد  
نازنين گل چهره ام به من چنگ<sup>۲</sup> می داد

نا شوم که مه بايت ديم کهسار  
کلين دپاشي دره پش خروار  
مخمل ديم م يار كرد و يشار<sup>۳</sup>  
بنهی سر نيهون داشت اتا يار<sup>۳</sup>  
ترجمه:

غروب که مه صورت کهسار را پوشاند  
جلوهی دره خروار(ها) خاکستر پاشید  
روی زمین یکی یار را نهان داشت(مه)  
يار گلچهره را بیدار می کرد

۱. لادین - نام مربعی در نور و کجور - بستر زود - زیر دیواره رود.

۲. شاید چنگ غیر از بدست دادن باشد و بدمعنی همان ساز معروف باشد.

۳. مشخص نیست مار است یا یار.

نام شوم کا آفتاد سرخاب کرد رور<sup>۱</sup> خون بدیم بهشت دل دریور  
اوی میون نازین دلچور گتی دو تو داش گیسور  
ترجمه:

غروب که آفتاد (دشت‌های مقابل رویش را) سرخاب می‌کرد  
خون دیدم در دل دریا هشته بود  
در میانهای آب دلچور نازین را (دیلم) شنآن  
گفتی داشت گیسویش را تاب همیاد

کال کیجا کو ونگ زن نه خجیر او کو گیزن و دس پیمونه خجیر  
نیما گن والت گالش خنه خجیر ویشه کو رخ کن کوه بنه خجیر  
ترجمه:

دختر کال (نیخته) که بانگ می‌زند مادر! زیاست  
آب که بر می‌دارد پیمانه دستش زیاست  
نیما می‌گوید خانه چوبی گالش<sup>۲</sup> زیاست  
بیشه چون رخ می‌نمایاند زمین کوه زیاست

بور دم چرده بایرم گوگ زار اتا ساینه بنمو من یار  
چک نایت ردّها دام ش پار دکتمها این سیو گزار  
ترجمه:

رفتم برای گوساله چرده<sup>۳</sup> بگیرم (بالای درخت)  
یکی سایه نمایاند (که) یار من است

۱. رودر این جا چهره نیست به مقابل - رویه ره می‌گویند.

۲. چوبان، گاویان.

۳. شرده - شیرده برگ بعضی درختان را برای گاو یا گوساله دسته می‌کنند که باعث شیردهی و چاقی آنان می‌شود.

پایم (به جایی از درخت) گیر نکرد و رها شد  
(پس) در این گذار سیاه افتادم

سیکا گن م راه، دیر شیر راه  
شورم بورم لینگ لینگ گتاه

ترجمه:

اردک می‌گوید راه من راه دوری است  
این جا که می‌خوابم پناه (گاه) شغال است  
می‌خواهم بروم پاهایم کوتاه است  
دم نمی‌زنم، آن دم که (دم) می‌زنم آه است

کزونک<sup>۲</sup> سراتا جهون دیار بلن سی ور گن فلک سوار  
خموش وین شیر خسرو کوهسار بافت می جد بهمن شهریار

ترجمه:

(در) بالای کزونک یک جهان پیداست  
کنار کوه بلند گویی بر فلک سوار است  
خسرو پیر کوهسار خود را خاموش می‌بیند  
(آنجا) جد من بهمن شهریار خوابیده است

اور هاریشم راه دینگوم اسیور  
غره بکار کار دس بهیت بدیم

۱. جینگا - جا - (خرمن جا) در اینجا یعنی جا.

۲. نام روستایی و کوهی در مازندران - نور.

ترجمه:

خواستم بگذرم، چوی خشک را آب افتاد  
آبرَا نگریستم (سنجدیدم) آسیاب را راه‌انداختم  
غره به کار، کار را رها کرد دیدم  
بچه را آب برد، بچه خود را ندارم

ایتون کومن یاد کمَت دومار<sup>۱</sup>  
فرخوی ویشه تو یادکنی نیماره<sup>۲</sup>  
م ماه دکت م یار م سفورار م تنگ دکت<sup>۳</sup> تعب کوهسار دنیار

ترجمه:

اینگونه که من از... تو یاد می‌کنم  
در بیشه فراخوی تو نیما را به یاد می‌آوری (یا نماز را از یاد می‌بری)  
ماه من آمد، یارم، سفورای من  
در آغوشم افتاد انگار کوه دنیا را در آغوشم افتاده باشد

پیری بیمو و دس چو انجیله<sup>۴</sup>  
مرگ ساینه، ون جومهی ملیله  
چو کو ماسم م دس وون کلیله  
مرگ کو ایشم شوم اتی گلیله

ترجمه:

پیری آمد در دستش چوب انجیلی  
(چون) سایه مرگ، پیراهنش ملیله (دوزی)  
چوب را که می‌گیرم دستم می‌سوزد  
مرگ را چون می‌نگرم چون گلوله می‌روم

۱. درست خوانده نمی‌شود.

۲. معلوم نیست نماز است یا نیما است.

۳. انجیلی - درخت خنگی با برگهای طلایی زنگ

شیطون اندازه بایته ارش<sup>۱</sup>  
دکاشت و نی امار هادا لش

ترجمه:

شیطان با ارش اندازه گرفت  
کوه و کمر و صحراء را ارش زد (اندازه گرفت)  
(مزرعه) کاشته مال او، باتلاقرا بهما داد بیرستان  
نشست تا کشمکش ما را تماسا کند

ماه سراشو زهل<sup>۲</sup> بایته  
تلم هادا گالش وزل بایته

ترجمه:

دیشب روی ماہ را زحل گرفت  
صحراء آب و گل گرفت  
چوپان گاو ماده را داد گوسفند گرفت  
دست زهرا را به جای (بیل) بال گرفت

شورم گنی، من شن نم روشم  
ملا گن باغ ارم روشم

ترجمه:

مه می گوید من نم خود را می فروشم  
(زمین) باتلاقی می گوید پلم<sup>۴</sup> خود را می فروشم

۱. ارش واحد اندازه از انگشت تا آرنج در قدیم مورد استعمال داشت چنانچه در سفرنامه ناصرخسرو بارها می بینیم و هنوز هم چوبانان با دستهٔ تبر یا آرش اندازه گیری می کنند.

۲. همان زحل است.

۳. باید بیل باشد که در مازندرانی هم بیل می گویند و باکل در مصرع بالا قافیه است.  
۴. پلم - پلهم - گیاهی که برای گزنه زدگی خوب است.

ملا می‌گوید باغ ارم را می‌فروشم  
ای مردمان من غم خود را می‌فروشم

صباحی سر دو گوگ دام مار  
خینی داشت اتا پاوزار من یار

تیرستان  
سر صبح داشتم گوساله را به ماکاریون می‌دادم  
ناگهان چشم اشک بار شد  
یارم<sup>۱</sup> یک پای افزار قهوه‌ای داشت  
گوساله گلنار من (پوست) قهوه‌ای دارد

او دم کو سو بکوشت در بوشاء  
خنه خالی<sup>۲</sup> پیلک سر بوشاء

اجل راه سور سر پیت کله پر بوشاء

ترجمه:  
آن دم که چراغ را خاموش کرد و درگشود  
خانه خالی، در کوزه را گشود  
اجل سر راه پهلو گشود  
سر دیوار جند پر گشود

در بیوی ور او دم کافتاب‌ها راین  
هر کس گن کو روز نیمودار این

۱. با دیدن رنگ قهوه‌ای گوساله به یاد پای افزار بارش افتاد و اشک ریخت.

۲. خنه خالی - نفرین است مثل خانه خراب.

۳. جوکی - کولی - آهنگر.

ترجمه:

در ساحل دریا آن دم که آفتاب ور می آید  
کولی روی اسب آتشین سوار می آید  
هر کس که می گوید روز نمودار می آید (می شود)  
من می گویم روی آب دلدارم می آید

کدیری کیجا کوشونگ تاب دین      شوم وقایور من جواب دین  
ایم بورم من خطاب دین      من ش خود آب دین  
[www.taharestan.info](http://www.taharestan.info)

ترجمه:

دختر کدیری<sup>۱</sup> که شانه اش را تاب می دهد (عشوه می فروشد)  
به نزدش می روم مرا جواب می دهد (می کند)  
می خواهم بروم (از نزدش) مرا خطاب می دهد (می کند)  
من و خود را آتش و آب می دهد (می زند)

نا شوم تر سر بیمو من ور  
بکتنی وی لس لس من در  
در پوشام بايته<sup>۲</sup> اتا دوم پر  
هاریشم من ندیم شن دلبر

ترجمه:

غروب تر، به نزد من آمد  
آرام آرام درم را کوید  
در گشودم یکی پر دردام دیدم  
نگریستم من دلبرم را ندیدم

۱. کدیر نام دهکده‌ای در مازندران - کجور

۲. شاید بایمه پاشد یعنی دیدم.

شوم کور همامس ریس<sup>۱</sup> هار این  
باز خونه دیرشی و شوتار این  
هر راه کو من چک آگیرم دشوار این  
ترجمه:

می روم کوه را بگیرم (بالا بروم) ریس رها می شود  
می روم ریس را نگه دارم آوار می آید (سنگ)  
یار داشت به خانه می رفت و شب<sup>۲</sup> می آید  
هر راهی که من پا می گذارم کل<sup>۳</sup> هار می آید

وا دکت هولی بکوشت سور دیر ندیم من ش یار رور  
هر کس نشون ها دام یار کور<sup>۴</sup> و مژدگونی دیم ش اتا گور

ترجمه:

باد آمد (افتاد) با شتاب چراغ را خاموش کرد  
دیگر من روی یارم را ندیدم  
هر کس کوه یارم را به من نشان بدهد  
تنها گاوم را به او مژدگانی می دهم

نیما گن کرد اکتی<sup>۵</sup> چی جاء شانه دشت اتا آدینه کاء

۱. نوعی درختچه کوهی از خانواده کاج وحشی بر صخره‌ها می‌روید معمولاً چوبیان برای بالا رفتن کوه یا صخره آن را می‌گیرند و بالا می‌روند و کلمه ریس از ریسمان می‌آید و نام آن بعملت وجه شبه استعمال آن با ریسمان است.

۲. پا.

۳. کوه - چون تابستانها مردم به بیلاق می‌رفتند و عده‌ای در قشلاق می‌ماندند این عامل جدایی عاشقان بود و در ترانه‌های طبری کراز آز بیلاق رفتن یار گله شده است ولی در اینجا شاید همان کوی باشد.

۴. نام روستایی در نور.

مزارم جد کیا بالوشاء<sup>۱</sup> ملک کیومرث کو چوکین ریکاء

ترجمه:

نیما می‌گوید کرد اکتی عجب جایی است!

شانه دشت جای بازی جمجمه‌ها است

مزار جد من کیا بالوشاء است

(او) کوچکترین پسر ملک کیومرث است تبرستان

کیجا دکرد مار سر پردو<sup>۲</sup>

توش گپرن یارک من رود رو

ترجمه:

دختر بر سر مادرش چادر نهاد

گفت در نزد مردم آبرویت می‌ریزم

تو خود رو در روی من یار می‌گیری

مرا می‌گویی چرا باید یار داشته باشم

کجور میون هدار کویر<sup>۳</sup>

کالچرو<sup>۴</sup> پش خجیر دیه کدیر<sup>۵</sup>

ترجمه:

میان کجور کویر سر راستی است

بیشه در اطرافش زنجیر اوست

۱. کیا بالوشاء از پادشاهان سلسله پادشاهان رستمداد است.

۲. پرده کردن کنایه از چادر گذاشتن، به صورتی که رخ معلوم نباشد.

۳. خوب خوانده نمی‌شود.

۴. نام مکان.

۵. نام مکان.

نzdیک کالچرو ده زیبای کدیر است  
نیمامی گوید خارش حریر من است

تیرماه<sup>۱</sup> بیمو وی سیزده شو می دمال آی سبز علی برو پرس من حال  
ویشهی ور گالش در زن خال<sup>۲</sup> کوه میون نیما در گیرن فال

ترجمه:

تیرماه طبری (آبان) آمد و سیزده شب شیش به دنبال من  
آی سبز علی بیا حالم را پرس  
میان بیشه چوبان دارد (مرتعش را حدود می کند)  
میان کوه نیما دارد فال می گیرد

سیو ها کرد غم می دل سر  
کاشم<sup>۳</sup> بزو می چد بوم و بر  
کی شون کی این کی من ور

ترجمه:

غم روی دلم را سیاه کرد  
بام و برو دیوار (سنگی) ام را خزه پوشاند  
که می رود که می آید، کی به نزد من است  
که می داند، درون دلم چه هست

۱. شب سیزدهم آیان است که طبق یک رسم قدیمی بچه‌ها در خانه همسایه‌ها دستمال پرت می‌گردند و صاحب خانه وظیفه اشت در آن پول - کشمش - گردو یا چیزی بریزد و به بیرون پرتاب کند در این شب همه به خانه دیگران شب نشینی می‌روند.

۲. خال زدن - چوبانان دور مراعع را می‌بستند تا احشام دیگران در آنجا ورود نکنند این بستن با جوب یا سر شاخه‌های درخت را خال زدن گویند.

۳. نوعی خزه که بیشتر بر سنگها و تنه درختان جنگلی می‌روید و نشانه یک جا ماندن زیاد میزبان آن است در اینجا به معنی زنگ هم هست.

ویشه نیشون کوه و دره دار  
عيار روز کرد ترازی نار<sup>۱</sup>  
امسال بهره تنی دکاشت پار  
مرد اون کو مرد آبرور دار

ترجمه:

نشان بیشه درخت کوه و دره است  
عيار روز چوبان ترازوی چوب خط است  
بهره امسال تو کاشته پارسال است  
مرد آن است که آبروی مرد زرگه دارد

صالحون<sup>۲</sup> باز شاه آناجر و کدیر<sup>۴</sup> مزار محمد کیل<sup>۳</sup> دبیر  
جور شونی ویشه وینی چی خبیر جیر اینی دشت و صحراء دلپذیر

ترجمه:

صالحان بهتر از شاه ناجر و کدیر است  
(آنجا) مزار محمد کیای دبیر است  
بالا(ی صالحان) می روی بیشه می بینی چه زیباست  
پایین می آیی دشت و صحراء چه دلپذیر است

گدار<sup>۵</sup> بیمو که جانور بکوش  
گالش بیمو که پاپلی<sup>۶</sup> ریثوش  
ملای بیمو امار دین بروش  
لوی بیمو که تش پش بجوشه

۱. نار - چوب خطی که با روش دقیق روی چوب چهارگوش آن را می بند و آن عیار یا نار آنهاست. و با آنها میزان شیر دوشیده شده در روز را می سنجند.

۲. نام دهکده‌یی در کجور.

۳. همان.

۴. همان.

۵. نباید با گاودار اشتباه شود گدار به کسانی می گفتند که پول می گرفتند و از مزرعه شالی یا احشام یا تفنج در برابر حیوانات مراقبت می کردند و بومی مازندران نیستند.

۶. پاپلی نام گاو است.

ترجمه:

شکارچی آمد که گرگ را بکشد  
 چوپان آمد که گاو ش را بدوشد  
 دیگ آمد که روی آتش بجوشد  
 ملا آمد که به ما دین بفروشد

عراق<sup>۱</sup> گپ گنی چر من گپ زم  
 نیمای زبون اتی شمشیر دم

ترجمه:

می گویی چرا به زبان عراقی صحبت می کنم  
 چرا پای افزارم را در می آورم، جامه ام را می کنم  
 زبان نیما چون دم (لبه) یکی شمشیر است  
 همچو آفتاب هر جایی، رانور می ریزد

اتا گرواز<sup>۲</sup> م دس و اتابلو      کچه قسم اتا هلم اتا تلو  
 درویش<sup>۳</sup> جور مردم ور کم رو      درو زن نیما چو چنی گنی درو

ترجمه:

یکی دستم بیل و دیگری بیلچه است  
 کجا می خوابم بر پرتگاه و خار (زار)  
 (باوضع درویش) همچو درویش نزد مردم می روم  
 نیمای دروغگو تو چقدر دروغ می گویی

۱. عراق منظور قسمتهای مرکزی ایران بوده که در قدیم به آن عراق می گفتند و حتی مردم شمال به مردم لواسانات عراقی می گفتند.

۲. نوعی بیل را گویند.

۳. با سر و وضع درویش ظاهر می شوم (که صحیح نیست).

صباحی سر کاچ ور هلی چیم  
بلبل میچکا، میور خونس لیم  
آفتاب بیمود کرد تشن فریم<sup>۱</sup>  
کیجای دیم نقره‌ی میون بدیم

ترجمه:

اویل صبیح در جنگل آلوچه می‌چیدم  
بلبل، گنجشک، درکنارم بر تمشک می‌خواندند  
آفتاب آمد و فریم کنار را درآتش انداخت  
چهره دختر را میان نقره<sup>لیرستان</sup> w.tabarestan.info

کاوی<sup>۲</sup> نوه ورکا گسن نوون  
نسات خنه سری کهن نوون  
کوتی کو کو توی بن نوون  
لال مردی همتی خوش سخن نوون

ترجمه:

بره تاکاوی (برومند) نشد گوسفند نمی‌شود  
خانه نساخته کهن نمی‌شود  
تپه تاکوه نشد گردنه نمی‌شود  
مرد لال همینجوری خوش سخن نمی‌شود

خوب بدیم کو تیک بزو<sup>۳</sup> ستاره  
کشتی بیمو بایت دریو کناره  
من پرسن اشنا سنی تو راه  
سر ول‌ها کرد اتا جوون سواره

ترجمه:

خواب دیدم که ستاره جوانه زد (می‌شکفت)  
کشتی آمد و کنار دریا (کنار) گرفت

۱. فریم کنار - فریدون کنار فعلی.

۲. جوان، برومند و بمسلسه‌ای از پادشاهان طبرستان می‌گفتند. کاوی باره: و چویانان کاوی را به مرحله‌ای از سن برده که جوان و قوی می‌شود نسبت می‌دهند.

۳. تیک زدن یا جیک زدن کنایه از جوانه زدن و شگفتان است.

سرش را خم کرد یکی جوان سواره  
از من پرسید تو راه را می‌شناسی

در یوی پشت بومم دوم بمونس وارش بوس منار تیلون بمونسی  
کن<sup>۱</sup> من خنه سیو چال روم بمونس اتی کوت بورد پیت نوم بمونس

ترجمه:

بر پشت بام در یادام من ماندان  
باران گسیخت (بند آمد) برای من (اب) گل آلد ماند  
خراب شده خانه سیاه چال رام ماند  
انگار بعد رفتن تو (مرگ) نامت ماند

خنده‌بزو آفتاب صباحی ویشه‌ی ور  
 بشوی ورگ اوچائی<sup>۲</sup> ر سناور<sup>۳</sup>  
 چرخ هایت اتا بی‌جفت کوت  
 کجه بورد چی بوی م دلبر

ترجمه:

بامداد کنار بیشه آفتاب خنديد  
برگ اوچا و سناور راشست  
 یکی کبوتر بی‌جفت چرخ زد (می‌گشت)  
(می‌گفت) کجا رفت چه شد دلبر من

۱. نفرین است خراب شده.

۲. اوچا: درختی جنگلی.

۳. سناور: درختی با برگهای طلایی شاید هم تناور باشد.

جومه<sup>۱</sup> بصحرا و دیم دل به دریو  
ش هسکا پیل کنم کم او  
سفورا اوندم کو تور ویم خو  
ای زنه وُم چش چش گیرن سو

ترجمه:

رخت به صحرا و دل به دریا می دهم  
استخوانم را می کویم آب می کنم  
سفورا آن وقت که تورا به خواب می بینم  
دوباره زنده می شوم، چشمها<sup>۲</sup> می داشتند

بنهی سر قرار نارن کیجا  
کیجاش اختیار نارن کیجا  
دادار دارن و ددار نارن کیجا  
هاله<sup>۳</sup> زن و ای بار نارن کیجا

ترجمه:

دختر روی زمین قرار ندارد  
دختر اختیار خودش را ندارد  
همیشه (اختیار) دارد و همیشه (اختیار) ندارد  
بار را میزان می کند (در صورتی که) بار ندارد

نیمام من یگانه رستمدار  
نیما ور و شهر آگیم تبار  
هر منی ون م نوم دار  
کلین نیم تشن کله سر کل مار<sup>۴</sup>

۱. دیده دریا کنم و صبر به صحرا فکنم... حافظ.

۲. ببار هر طرف اسب یک هاله می گویند و هاله زدن موقعی لازم است که موازن بار طرفین بهم بخورد. بنابراین یا بالا بردن بار یک طرف یا پایین آوردن طرف دیگر، بار دو طرف را میزان می کند و هاله زدن و بار نداشتن کنایه از ادعا کردن کزی که در اختیار ما نیست.

۳. در احاق چوبی چوب کلفت احاق را مادر می نامیدند و کل مار می گفتند منظور همار یوبی است که آتش اصلی از اوست و آتش او باعث سوزاندن چوبهای دیگر می شود.

ترجمه:

نیما هستم من، یگانه رستمدار  
 نیماور (کماندار) و از تبار شهر آگیم (هستم)  
 هنر من (باعث) نامداری من می‌شود  
 خاکستر نیستم مادر بزرگ (آتش اصلی) آتش اجاق هستم

وای دمال اوندا کی کو این  
 کی اوند کو کل ونگ<sup>۱</sup> دین  
 شوی میون من <sup>تبرستان</sup>  
 اوند <sup>گله</sup> کو وی دریو ر پین  
 شوی میون من <sup>تبار</sup> <sup>www.tabar.info</sup>

ترجمه:

دنبال باد کیست آنکه می‌آید  
 آن کیست که او دریا را می‌پاید  
 آن کیست که بانگ بلند می‌دهد  
 میان شب بهمن بگویید چیست که می‌زاید

شوی میون م چشم سیاه وون<sup>۲</sup> شوم م پی راه میون مون  
 ایم یار زارزار خون<sup>۳</sup> یاران نیمای درد کی دون

ترجمه:

میان شب چشم من سیاه می‌شود  
 می‌روم پایم میان راه می‌ماند  
 می‌آیم یارم زارزار می‌خواند  
 یاران درد نیما را کیست که بداند؟

۱. کل ونگ: بانگ بلندی است که چویانان در هنگام دیدن گرگ سر می‌دهند یا گاهی برای پیدا کردن همدبگر در جنگل از این بانگ استفاده می‌کنند.

۲. پی: به نظرم می‌رسد کشاله ران را گویند که در اثر خستگی می‌گیرد و در زبان مازندرانی پی اردن یعنی خسته شدن است.

تش میون بل زن چه نگارین  
یارون تشن سرخ بل بوینین  
ول وون اتا یار نازنین من گن م داستون<sup>۱</sup> دارین

ترجمه:

میان آتش چه شعله نگارینی می کشد  
یاران شعله قرمز آتش را بینید

نماین  
خم می شود یکی یار نازنین  
به من می گوید داستانم را داشته باشید

می یار پنجه گنی کو وی یال شیما دره او ون دنبال<sup>۲</sup>  
کلار زمی سی ون کوپال چل ور بکت مانک وی نال

ترجمه:

پنجه یار من می گویی که یال اوست  
آب شیما دره دنباله اش (دم) است  
تپه کلارزمی کوپال اوست  
ماه خفته در بر کوه نعل اوست

مزگون<sup>۳</sup> ونی اتی مگوگ ای یارون بلقه ونی اتی مار کمون<sup>۴</sup>  
شون وینی ت دل شون بهامون اشن آهو ونی هس سرگردون

۱. شاید به معنی دستان باشد با توجه به مخف شدن او در مصعر اول - پس ترجمه آن مصعر چنین می شود به من می گوید داستانم را نگه دارید.

۲. دنبال در اینجا به معنی دنباله و دم است.

۳. گرچه به قرینه مصعر بعدی (ابرو)، مصعر اولی با مزگان مناسب است دارد، ولی معنی ندارد در آن صورت ترجمه بدین شکل تغییر می کند، مزگانش چون (مزگان) گوساله ام ای یاران.

۴. «مار» در مازندران به «مادر» و «مار» گونه اطلاق می شود.

ترجمه:

تنها گو ساله ام مژدگانی اوای یاران  
 ابروی او چون کمان (دست) مادرش  
 نگاه می‌کند، آهوی سرگردان می‌شوی  
 می‌رود می‌بینی دل تو به هامون می‌رود

کلاچ این تن تو تتو<sup>۱</sup> و رن  
 پری این تی چش سو وون  
 نامرد<sup>۲</sup> تی گفت و گو ورن

ترجمه:

کلاع می‌آید، تو را می‌برد  
 باران مهر می‌آید همه چیزت را می‌برد  
 پری می‌آید نور چشم تو را می‌برد  
 می‌دانی؟ نامرد گفت و گوی تو را می‌برد

سر جور شوم گوم کو شیر<sup>۴</sup> غم  
 توم نوون<sup>۵</sup> امی انى شیر غم  
 پیر بمرد گتم پیر غم

ترجمه:

سر بالا می‌روم می‌گوییم کو مقدار غم من؟  
 سر پایین می‌آیم می‌گوییم کو زیر (ویم) غم؟  
 پدرم مرد می‌گفتم غم پدر است  
 تمام نمی‌شود اینهمه اندازه غم من

۱. خوب خوانده نمی‌شود.

۲. وارید - باران مهر.

۳. چل و چو کنایه از همه چیز.

۴. شیر: مقدار.

۵. به جای واو عطف است.

امیر گنه گوهر<sup>۱</sup> م یار هسته  
نامرد می روز شوی تاره استه  
خوش این نامرد ادب ار هسته

ترجمه:

امیر می گوید گوهر یار من است  
نیما می گوید نامرد خار تو هست  
نامرد را می بینم روزم شب تاریک هست  
این بد بختی نامرد هست

تشار بو شهر بابل بسوته آدم بسوته باع گل<sup>۲</sup> بسوته  
نامرد گته می آمل بسوته هر کس گته همه می آمل بسوته

ترجمه:

آتش باران شد شهر بابل سوخت  
آدم سوخت، باع گل سوخت  
هر که می گفت همه می آمل سوخت  
نامرد می گفت تنها پارچه کهنه ام سوخت

آفتاب ور بدیم مرغ بی پر<sup>۳</sup>  
ور هادام ش نخواسته جا ر  
پی ای ها کرد و نگ هادا آه دلبر

ترجمه:

در کنار آفتاب یک مرغ بی پر دیدم  
گفتم چه می خواهی گفت کجور را  
کنار رفتم نخواست از جایش پر بگیرد  
عقب رفت و بانگ زده آه دلبر(م)

۱. امیر شاعر معروف مازندرانی و گوهر معشوقه اوست.

۲. جل به پارچه کهنه می گویند.

۳. کجور را در قدیم کجهور می گفتند.

نا شوم کو کوه غبار بایت  
آفتاب درس گوگ مار بایت  
م یارش اسب پشت بار بایت<sup>۱</sup>  
دل ناشتم بورد یار بایت

ترجمه:

غروبگاهان که کوه را غبار پوشاند  
آفتاب برگشت و گوساله به مادرش رسید  
بارم بر پشت اسبش پار نهاد تیرستان  
دل نداشم رفت (برای خود) لایه گرفت

وافت ویم بدیم شون دشت  
م یار کیمه پش شماله وشت  
اوندم کومن جوون داشتم دیم<sup>۲</sup>  
ونگ هادائی بوسنی ای م<sup>۳</sup> کشت

ترجمه:

خوابیده بودم - شاهان دشت را دیدم  
جلوی کومه یارم شماله (مشعل) روشن بود  
آن وقت که من صورتی جوان داشتم  
بانگ زدی و کشت مرا پاره کردی

امی دشت دیده بون سوردار<sup>۴</sup>  
سوردار کو نیشه دشت پشت دیار  
دربوتی چش همش بوه خار  
ویشه شوی، دوسته خرده بار

۱. بارگرفتن در اینجا بارگذاشتن است نه بار برداشتن، چنانکه در مصوب بعدی رفتن یار صحبت این برداشت را تأیید می‌کند.

۲. کشت تنها کاشت نمی‌باشد رسماً است که چوبانان بر کمر می‌بستند و با آن هیزم می‌بستند و گاهرا می‌دوشیدند.

۳. سوردار کوهی بلند است بالای لایوج نور که هم اکنون میکروویو رادیو تلویزیون مازندران آنچاست

ترجمه:

دیده بان دشت ما سوردار است  
 سوردار که نشسته‌ای، تمام دشت (اطراف) پیداست  
 دریا در کنار چشمِ همیشه خوار است  
 چون بسته بار کوچک (توشه) هیزم‌شکن است

گل گن من خنسم ماربن سر  
 من خواهون اتا تویانسر، تو ویشنتر  
 انى کومن خوش هادام دلبر  
 اسا کو شوتابرهشم شم پر

ترجمه:

گل می‌گوید من روی گلبن می‌خندیدم  
 خواهان من یکی تو تو بیشتر<sup>۱</sup>  
 اینقدر که من دلبرم را بوسیدم  
 حالا که می‌روم، می‌تازم و پر می‌ریزم

وافت ویم بدیم شانه دشت  
 م یار کیمه ور شماله وشت  
 بشنویم شیار آواره دس طشت<sup>۲</sup>

ترجمه:

خوابیده بودم (در خواب) شان دشت را دیدم  
 جلوی کومه یارم شماله (مشعل چوبی) روشن بود  
 آوای طشت زدن یارم را شنیدم  
 یکی گاو پا بهزا تپه را دور می‌زد

۱. شاید تو سر - سر تو باشد که در این صورت خواهان من (عاشقان من) از سر تو بیشترند.

۲. در مازندران در عروسیها زنان در خانه‌ای جمع می‌شوند و طشت را سرنگون می‌کنند و پشت آن را با دست می‌کوبند و با صدای آن می‌رقصند.

توکا گن م همسایه چی خون  
اوندا کو ویم تیل ور گوتال  
انجه کو درم اتا شال چال  
وهار نشکوت وهار کم چی حال

ترجمه:

توکا من گوید همسایه‌ام چه می‌خواند  
اینجا که من هستم لانه شغال است  
آن را که می‌بینم گل کنار تپاله‌های<sup>۱</sup> است<sup>تپاله</sup>  
بهار نشکفت من بهار می‌کنم<sup>(می‌شناکوفم)</sup> چه حال است!

تلاخون وونگ کایین م مار      بدون چش سخ پیرو پار  
گوش‌دار چی خوم چنی خوارخوار      بافت ریکا گذر نارن کیجار

ترجمه:

خروس می‌خواند بانگ من کایین مادر من است  
(در) چشم بدان سیخ پیرو پار<sup>۲</sup> است  
گوش‌دار چه می‌خوانم و چقدر خوب خوب  
پسر خوابیده از گذر دختر آگاه نیست

کلر بخورد چل<sup>۳</sup> هارش چی دارن  
اتا مچول مردی نم چی کارن      کری<sup>۴</sup> بایت تیلون او چی ایارن  
کروچ<sup>۵</sup> میون چی کن وی چی دارن

ترجمه:

پرده‌های آسیاب (از آب) تو سری خورده، بنگر چه دارد

۱. توکا معمولاً در کنار تپاله‌های گاو در جستجوی کرم خاکی بدسر می‌برد.

۲. منظور پیرویار - کهنه است.

۳. چرخ نخ رسی، پره‌های آسیاب.

۴. اهرمی که هنگام گل آسود بودن آب به وسیله همین اهرم پرده‌های آسیاب را از آب جدا می‌کنند.

۵. کروچ به دیوار سنگی هم می‌گویند.

اهرم به دست (آسیاب را آزاد کرده) بنگر آب گلآلود چه می آورد  
 یکی مرد دیوانه نمی دائم چه می کارد  
 میان سنگریزه چه می کند و چه دارد

نیما گن بس بس کوه و دشت بدیم

دیو شل لنگرود دشت بدیم  
 م چش ور لاویج نو هیچ جینگا  
 اتی لاویج من <sup>لخای</sup><sub>www.barestan.info</sub> قشنگ بدیم

ترجمه:

نیما می گوید بس بس کوه و دشت بدیم  
 دشت دیو شل<sup>۱</sup> لنگرود (را) بدیم  
 در نزد چشمم لاویج (چون) هیچ جا نبود  
 این قدر من لاویج را قشنگ بدیم

نی راه راه هزار کاروون	می راه می اشگ وی ددار شون
نی ره پیز کی و هار وون	می ره پیز مرگ <sup>۲</sup> بار مون

ترجمه:

راه تو راه هزار کاروان است  
 راه من، اشک من (است) که وی دائم می ریزد  
 پاییز راه تو کی بهار می شود  
 راه من پاییز برگ و بار را می ماند

۱ دشتی در حومه لنگرود.

۲ به نظرم می رسد برگ باشد نه مرگ.

نیما گن دیزک چال و راز روم نوون  
 هرچی بوئی نامرد حرف توم نوون  
 اون مرد کو خونی مرد لوم نوون  
 کلوم من تنی، خدای کلوم نوون

ترجمه:

نیما می‌گوید خوک دیزک<sup>۱</sup> چال رام نمی‌شود  
 هرچه حرف نامرد را بگویی تفاهم نمی‌شود  
 آن مرد که خون کرده است آرام نمی‌شود<sup>۲</sup>  
 کلام من و تو کلام خدا نمی‌شود

یار وون نیشین کوچیک کافتو دارم      ش چش پش اتا سیو شو دارم  
 ش دسَ ور من اتا دریو دارم      تا من دارم تیم چار پر او دارم

ترجمه:

یاران ننگرید که افتوى<sup>۳</sup> کوچک دارم  
 جلوی چشم یکی شب سیاه دارم  
 در کنار دستم یکی دریا دارم  
 تا من تو مبار (مزرعه کوچک) دارم پرآب(ش) می‌دارم

مجن<sup>۴</sup> مجن شرم چش ور گیرن      الله مجش م اندیشه پر گیرن  
 یار کو نارم م چش برمه سر گیرن      سیومه این و کوه و کمر گیرن

ترجمه:

آرام آرام شرار (آتش) در کنار چشم من در می‌گیرد

۱. نام مکانی است.

۲. ظرفی که در آن آب می‌گرفتند. آفتابه.

۳. مجن، مجن: گام گام - آرام آرام.

همچو قرقی اندیشه‌ام پر می‌گیرد  
 یار که ندارم چشم‌گریه آغاز می‌کند  
 ابر سیاه می‌آید و کوه و کمر می‌گیرد

نیما گن نالش او خجیر      کر چکاد سرخ و کتو خجیر  
 شوی دله خوشواش سو خجیر      یار کو دارم مانک شو خجیر

ترجمه:

نیما می‌گوید نالش آب زیباست  
 سخره و چکاد سرخ و کبود زیباست  
 (در) دل شب چراغ خوشواش<sup>۱</sup> زیباست  
 یار که داشته باشم شب مهتابی زیباست<sup>۲</sup>

۱. خوشواش نام آبادی در مازندران است.  
 ۲. مجموعه اشعار طبری نیما که گزیده‌ای از آن آورده شد و به نقل از مجموعه اشعار کامل نیما یوشیج که توسط مرحوم آقای سیروس طاهباز تدوین شده بود نقل گردید.

## آثار چاپ شده مؤلف (فتوات نصیری سوادکوهی)

۱. سیر قضایی محاکمه حاج شیخ فضل الله نوری در انقلاب مشروطیت.
۲. بررسی مقایسه‌ای مفاهیم اجبار، اکراه، احتقار در حقوق بشری‌ای ایران و فقه اسلام.
۳. پرشن و پاسخ از وصیت‌نامه سیاسی آیت‌الله العظمی امام خمینی قدس سرّه.
۴. آینه اسرار «مجموعه شعر».
۵. جام ولاء «مجموعه شعر».
۶. سیمای عمر «مجموعه شعر».
۷. گلستان محمدی، «جمع آوری و تدوین مجموعه اشعار مرحوم حاج عبدالعظيم زاهدی».

## آماده چاپ

۱. دیوان اشعار مرحوم میرزا رفیع زاهدی.
۲. آرمیدگان بقیع.
۳. حقوق بازرگانی.
۴. محیط زیست و منابع طبیعی از نظر حقوق اساسی و اقتصاد کاربردی در جمهوری اسلامی ایران.
۵. زینگالو «مجموعه اشعار مازندرانی».
۶. نَمْ نَمْ وَارِش «مجموعه اشعار مازندرانی».



گرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)